

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
سردبیر: آرش کمانگر شماره 250 یکشنبه 25 اردیبهشت 1384 15 مه 2005

* اطلاعیه مشترک *

یورش عوامل خانه کارگروچماقداران شورای اسلامی کاربه سرکردگی حسن صادقی به جلسه هیات موسس سندیکای شرکت واحد را محکوم می کنیم!
در صفحه 16



گفتگوی ویدا هشیار از رادیو برابری با شهاب برهان درباره « مانیفست جنبش نیروی سوم »
در صفحه 9

چهار پرسش پرویز قلیچ خانی از محمد رضا شالگونی پیرامون: نهمین دوره " انتخابات ریاست جمهوری " در ایران
در صفحه 6

= دیدگاه =

مصاحبه مرتضی افشاری با یدالله خسروشاهی پیرامون مسائل جنبش کارگری ایران

در صفحه 12

" انتخابات " ریاست جمهوری در ایران !! میخی دیگر ، بر این تابوت بکوبیم !

امیرجوهری amirjavaheri@yahoo.com

" تحریم انتخابات ، آغاز اعتصابات " این صدای شبی ایست که از درون جنبش کارگری اول ماه مه ۲۰۰۵ برخاسته است . آنگاه که کارگران آرایش صحنه فعالیت انتخاباتی " خانه کارگر " علیرضا محجوب و دارو دسته تیغ کش او برای میدان داری تبلیغات ریاست جمهوری اکبر رفسنجانی را در مجتمع ۱۲ هزار نفری استادیوم آزادی را در هم ریختند ، از خط فرمهای نظام گذشتند و یکسره فریاد برآوردند : " تحریم انتخابات ، آغاز اعتصابات " !

بقیه در صفحه 2

" اکبر شاه " ، رئیس جمهور می شود !؟

آرش کمانگر arash.k@rahekargar.net



بالاخره بعد از " هفته ها انتظار " ، یکی از " ستونهای " اصلی جمهوری اسلامی، بر تردیدهای خود فائق آمد و زحمت نوشیدن " داروی تلخ " را بر خود روا داشت . بدین ترتیب " اکبر شاه " عزم خود را برای برعهده گرفتن سکان " فوه مجریه " در یکی از حساسترین دوران حیات رژیم ولایت فقیه ، جزم کرد و با صدور بیانیه ای - که روی سطر سطر آن کار شده بود - رسماً آماده گی خود را برای شرکت در رقابتهای " انتخاباتی " نهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران اعلام داشت .

بقیه در صفحه 4

" انتخابات " ریاست جمهوری

از پس این حادثه ، یعنی درست بعد از یک هفته پس از جلوگیری کارگران اجتماع کننده در استادیوم آزادی از سخنرانی " سردار سازندگی" در روز همبستگی جهانی اول ماه مه (11 اردیبهشت ۱۳۸۴) ، اوباشان خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار ، کینه شان را در روز دوشنبه 19 اردیبهشت بر سر فعالین سندیکایی شرکت واحد اتوبوسرانی تهران ریختند. در اغلب سایت ها گزارش شده است : " ۰۰ ۳ نفر از چماقداران خانه کارگر به سرکردگی اوباش شناخته شده ، حسن صادقی رئیس کانون سرا سری شوراهای اسلامی کار ، به جلسه هیات موسس سندیکای شرکت واحد حمله کرده و با وارد آوردن خسارات مالی ، ضرب و شتم فعالین کارگری و مجروح کردن تعدادی از آنان ، این جلسه را بهم زدند. " آدمخواران نظام اسلامی بیش از دو دهه پیش نیز با همین روشها و به زور لشکر کشی های اوباشان خود ، شوراها و سندیکاهای کارگری را منحل کردند. آنان ابتداء خانه کارگر را تصرف نمودند ، بعد سراغ تشکل های کارگران رفتند . تهدید شان کردند ، اسناد تجمعات کارگران را ربودند ، تعطیل شان ساختند تا یکپارچه گی سراسری فعالیت های مستقل کارگران را درهم شکنند که کردند ، دستگیرشان نمودند به زندان کشاندند و بعد ترکشتند!

امروز نیز یلغارگونه ، بر سر کارگران ریختند تا سرسپردگی خویش به " سردار سازندگی" و گاو بندی " خانه کارگر " و سرسپردگی امثال حسن صادقی ها را به ثبوت برسانند و میدان را برای انتخابات میان دوره ای علیرضا محجوب آبرو باخته فراهم سازند.

با این همه در ایران و بیرون از کشور ، همگان انتخابات ریاست جمهوری را ، برای رژیم اسلامی سرنویشت ساز می دانند . آتهم نه از این زاویه که رئیس جمهوری برود و رئیس جمهوری دیگری با هیكلش از راه برسد ، بلکه در رابطه با شرایط اجتماعی که ما در کشورمان با آن روبرو هستیم . شرایط برخاسته از سقوط سراسر نکبت بار دو دوره ریاست جمهوری خاتمی و وعده های نا کرده اش . شرایط برخاسته از اختیارات نیمه خدایی مقام رهبری و اعمال یک دیکتاتوری کاملاً فردی و متمرکز ، که قدرت سرکوب آن از زمان خمینی شروع و تا به امروز به اعماق زندگی مردمان مان راه یافته است و نظام را به بن بست و بحران کامل کشانده است. در این میان به میدان آمدن هاشمی رفسنجانی ، برای رهایی رژیم از بن بست موجود است.

آنچه تا به امروز شاهدش بودیم ، کشمکش های جناح های گوناگون درون و برون نظام ، حاصلی جز یک نمایش تشریفاتی برای توده مردم نبوده و نیست . مادامی که انتخابات چی ها در برنامه های خود ، مردم را جدی نمی گیرند ، مردمان کشورمان نیز آنانرا در معادله حسابرسی های خویش جدی نمی گیرند و این خیمه شب بازی هر چهار سال

یکبار را ، تظاهر پارلمانی و یگانه نمایش قانونی نظام ، برای بقای خویش در برابر چشمان دولت های جهان می یابند . این در حالیستکه ، مردمان کشورمان در دو انتخابات گذشته نشان دادند که با تحریم حساب شده خویش ، گسترده ترین ابعاد تنگ کردن فاصله خود و تمامیت رژیم را به مثابه تاکتیک عملی شان در مقابل نه فقط " اصلاح طلبان " بلکه کلیت نظام به خدمت گرفته بودند . آدمی در کمتر موافقی می توانست ، کلان شهر تهران را ، اینگونه خالی از سکنه یابد و ما در این سوی جهان از طریق خبرگزاری های بزرگ در جریان مستقیم رویداد خبری ، تحریم انتخابات مجلس هفتم بودیم . در درون کشور ، امروز گمانه زنی ها موند این است ، که انتخابات با ورود هاشمی رفسنجانی که پیشتر خاتمی او را " شناسنامه انقلاب " نامیده بود ، بعد از چندی زمان خریدن و صحنه سازی وارد گود شد و گفت: " پس از ماهها تردید که برخی از علل آن را در بیانیه گفتیم ، قدم به عرصه ای گذاشتیم که نتیجه آن بستگی مسقیم به آرای فرد فرد ایرانیان دارد و حمایت بیت شریف امام برای این جانب از اهمیت زیادی برخوردار است. " (خبرگزاری ایسنا ، چهارشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۴) به این ترتیب می خواهد با برنامه چانه زنی های اش در رابطه با آمریکا و ادعای رفع مشکلات اقتصادی کشور ، این انتخابات را به حادثه ای بزرگ بدل سازد و همین نیز وسیله می گردد تا تنور انتخابات را داغ نگه دارد . من پیشتر هم نوشته ام : فاکتور حضور آمریکا در منطقه ، وجود شر بوش و حمله ی آمریکا و متحدانش به ایران ، در هر سطحی که باشد ، جز فلاکت ، بد بختی ، و مصیبت بزرگ برای مردمان کشور مان و نقض آشکار حاکمیت این مردم و فراتر از این به خطر انداختن موجودیت کشور و سرکوب بخش عمده آزادی خواهان راستین ، و پاورمند به انقلاب مردم و تاروماران خواهد انجامید.

تجربه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و کشتار فرزندان مردم در آن شرایط ، زمینه ساز دیکتاتوری شاه و عوامل آنان در چند دهه و حضور مستشاران آمریکایی در کشورمان ، نشانگر حافظه تاریخی پیش روی ما بوده و است .

در شرایط موجود نیز صرف مخالفت با جمهوری اسلامی کافی نیست . کسانی که برای زدودن رژیم ، دعوت از آمریکا را در ذهن خود می پروراندند و مداخله جهانخواران آمریکایی را برای رهایی کشور لازم می شمردند ، کارشان کشورفروشی و سیه کاری است . در ایران ، پیکار رهایی و تحقق آزادی ، دموکراسی و وصول نان برای شکم های خالی میلیون ها تن گرسنه ، از یک کاتال و آتهم تنها درستیز با جمهوری اسلامی پیش نمی رود ، بلکه همه ما ناگزیریم ، همزمان هم با جمهوری اسلامی بجنگیم و هم علیه هر نوع مداخلی نظامی و سیاسی امپریالیستی و جهانخواری سیستم سرمایه جهانی اردو رژیم و سنگر بگیریم . این دو از هم جدایی نا پذیرند! نباید چون فرصت طلبان عراق با اشغالگران هم آوا و همراه شد تا یک یا چند صندلی خالی را گرفت . اینکه ما ضعیف هستیم ، هیچ چیز را تغییر نمی دهد . ما می توانیم



" انتخابات " ریاست جمهوری

و باید ، هم علیه جمهوری اسلامی وهم علیه امپریالیسم آمریکا و متحدانش وارد عمل شویم .

امروز اکثریت مردمان کشورمان به نیکی دریافته اند که با بودن این نظام ، انتخابات بی معنی است . آنان تحریم دو انتخابات قبلی را در ابعاد میلیونی اش پشت سر دارند ، هر چند که کارگزاران رژیم نیز که با کمترین آرا به مجلس راه یافته اند ، با وقاحت خود را نمایندگان قانونی مردم معرفی می کنند . پس تا این نظام است ، درب بر همین پاشنه میچرخد . امروز هم حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بهینه ، چون گذشته از مردم گرفته شده است ، پس باید این نظام برود و آنانی که رویارویی های میلیونی مردمان را بازی خطرناکی برای به صحنه آمدن کل جامعه می شمارند و خود را میرا از " نا امنی و آشوب " طلبی معرفی می کنند و " در کف سلاحی برای براندازی " ندارند و از سویی شعار تحریم انتخابات و تبدیل آن به " فراندوم " کذایی را در دستورکار خود دارند ، باید به مردم بگویند این " فراندوم " را با گذشتن از سد کدام مقام و چگونه می خواهند پیش ببرند؟! عبارتی فاعل آن در ایران کیست ؟

استحاله طلبان ، رفرمیست ها و فراریان از انقلاب ، که به دروغ و همواره با مماشات طلبی ، خود را حامی مردم معرفی می کنند و شورش و به خیابان ریختن فرا قانونی را حق مردمان نمی شناسند و آنرا با القابی نظیر : " شورش کور " ، " تشنج " ، " ناامنی " و " آشوب " ، محکوم مینمایند ، انقلاب را عین استبداد و خشونت معرفی میکنند . اینان به گزینش واقعی توده های میلیونی پشت کرده و مردم را از حق انتخاب شان محروم و از پیش محکوم می سازند !! زحمتکشان کشورمان در صحنه رودررویی ها ، شعار خود را سرداده اند : " تحریم انتخابات — آغاز اعتصابات " و این اعتصابات از دل جنبش های اجتماعی موجود در ایران اتفاق خواهد افتاد . این تحركات ، خود سرآغاز جنبش های عظیمی خواهد بود که اگر سر بگیرد از سد همه موانع موجود خواهد گذشت . امروز ارائه تاکتیک شمع روشن کردن ، پرچم آویزان نمودن ، رای سفید و باطله دادن ، فشار به " شورای نگهبان " و اقداماتی از این دست ره به جایی نخواهد برد و یا آنگونه که خانم " مهرانگیزکار " در مقاله ای با عنوان : " یک پیشنهاد " آورده است : " احتمال اینکه انتخابات تبدیل به " فراندوم تغییر قانون اساسی " بشود هم وجود دارد . " و در ادامه می نویسد : " اما از آنجا که حکومت قانون در ایران موضوع فراموش شده ای است ، اعلام نامزدی افرادی که ناهمگون با قانون اساسی و قوانین ناظر بر انتخاب وارد صحنه می شوند مستلزم قبول خطراتی است . به همین دلیل فرد یا افرادی که از اعتبار بین المللی برخوردارند ، چنانچه داوطلب بشوند ، از مصونیت بیشتری بهره مند شده و با صدای رسا مردم را نمایندگی می کنند . شورای نگهبان بسته به اینکه میزان حمایت مردمی و جهانی از نامزدهای مورد نظر این گزینه را چگونه ارزیابی کند ، ناگزیر از

موضع گیری است . اگر حمایت وسیع و گسترده بشود ، شورای نگهبان مجبور به عقب نشینی است . " و بر همین پایه معرفی کاندید خوشنام نظیر آقای امیر انتظام که در پیشنهاد طرفداران منشور 81 و آقای " حسین باقرزاده و برخی از رفراندوم چی ها جا دارد ، که اگر " شورای نگهبان " صلاحیت او را رد کرد ، مردم به خیابان آمده و با " انقلاب مخملین ، نارنجی " و " بدون خشونت " و " بری از " آشوب و خطر " شروع به اعتراض می کنند و جهان امپریالیستی هم بلافاصله آنرا به رسمیت می شناسد همه و همه تکرار آن " سناریو " ایست که دست پخت امثال " محسن سازگارا " هاست و تا به امروز به دفعات گفته و بر زبان رانده اند ولی مردمان مان هم ، کار خود را کرده اند .

جوانان ، زنان ، معلمین ، پرستاران ، اقلیت های ملی و به خیابان آمدن مردمان عرب با شعار : " نان ، برق ، آب ، آزادی — مرگ بر جمهوری اسلامی " ، کارگران و زحمتکشان و تهیدستان شهر و روستا ، علیرغم محدودیت ها ، ممنوعیت ها ، بگیر و ببند ها ، حماسه ها آفریدند . جوانان پارتی شبانه را در شبهای تاسوعا و عاشورا در میدان محسنی تهران برآه انداختند . چهارشنبه سوری را به شوری همگانی بدل ساختند . مراسم عید برپا کردند و در ۱۳ بدر ، خود و خانواده شان را به صحرا کشاندند . 8 مارس با شکوه در تهران و کردستان راه انداختند بعد هم به سازمان دهی روز جهانی کارگر رفتند و این کارزار را سرباز ایستادن نیست !

ما از امروز تا روز انتخابات ، فرصتی را در مقابل خود داریم . باید تحریم فعال را طرح کرد . یادمان نرود ، صرف ادای شعار تحریم فعال هم به تنهایی می تواند مبالغه آمیز باشد . تحریم فعال بستگی به قدرت بسیج مردم و عبور کردن از ترس و نیاز مردم به مهر خوردن شناسنامه های آنان است و این خود بخش وسیعی از مردمان مان را در برمی گیرد . فرصت بکارگیری سازمان دهی اعتراضات ، اعتصابات ، بکارگیری ابتکارات توده ای گوناگون ، بسته به اوضاع و احوال جای جای کشور ، همه و همه مجموعه تاکتیک هایی خواهد بود ، که پیشروی و تعرض و عقب نشینی مردمان مان را برای فرا تر رفتن از شرکت در انتخابات و تحریم همه جانبه آن ، چاره را در سرریز کردن خود و سفت کردن پایگانیشان در اعمال حاکمیت و انقلاب خویش نشان گیرند . مردمان ما شایستگی این را دارند که سرنوشت خود را با دست خویش ، به سامان برسانند . و این با عوامل قانونی فراهم نمی گردد ، تحریم فعال تنها با آغاز اعتصابات ، راه پیمایی ها ، اعتراضات و انواع جنبشها و فوروم های اجتماعی و تحركات فرا قانونی میسر است .

نباید با طرح شعار انحرافی و ناکجا آباد " فراندوم " به چشم مردم دیگر باره خاک پا شید !! بگذارید مردم ، اینبار نیز " جام تلخ " را بر این " شناسنامه انقلاب " بخوراند و با انقلاب عادلانه خود برای " نان ، آزادی و برابری " فاتحه کل نظام را بخوانند . ما در این باره سخن خواهیم گفت .

" اکبر شاه "

عضویت شورای عالی امنیت ملی، معاونت ریاست مجلس خبرگان تعیین رهبری را نیز بر عهده داشت، طی یک زد و بند حساب شده، خامنه ای را یک شبه از حجت الاسلامی به مقام آیت الهی رساند و با تهدید و تطمیع، اکثریت اعضای مجلس خبرگان تحت ریاست مشکینی را وادار کرد که به جانشینی خامنه ای رأی دهند. خامنه ای در آن زمان، مقام ریاست جمهوری را بر عهده داشت که با وجود پست نخست وزیری حسین موسوی، اختیارات چندانی نداشت. رفسنجانی در جریان این معامله، از نظام "OK" گرفت که ضمن حذف پست نخست وزیری، خرقه ریاست جمهوری را به تن کند. بدین ترتیب او 2 دوره متوالی " رئیس جمهور " ایران شد و به مدت هشت سال، یکی از سیاهترین و فاسد ترین دولتهای تاریخ کشورمان را هدایت کرد. رفسنجانی در این دوران (که برادر خود را نیز در رأس صدا و سیما رژیتم گماشته بود و بعلاوه به عنوان خطیب اصلی نماز جمعه تهران) عملاً دستگاه تبلیغاتی رژیتم را نیز در دست داشت، یک سیاست اقتصادی خانمانسوز را بمورد اجرا گذاشت. در جریان این " بازسازی اقتصادی" و سیاست " تعدیل اقتصادی" به تبعیت از فرمولهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، خصوصی سازی (و در واقع بخش صنایع دولتی و ثروت عمومی به ایادی رژیتم) شروع شد. حاصل این سیاست، از یکطرف بیکاری میلیونی و گسترش فقر، و از طرف دیگر تولید فقر نازکی از " آقا زاده ها" و " نوکیسه ها" (بورژوازی ممتازه رانت خوار) بود که فرزندان رفسنجانی نیز جزو این الیگارشی عظیم اقتصادی محسوب می شوند. در جریان همین سیاستها، خاندان رفسنجانی به یکی از بزرگترین و ثروتمندترین خانواده های خاور میانه و حتی جهان تبدیل شد، ضمن اینکه در اواخر دومین دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، بدهی خارجی ایران برای اولین بار در طول تاریخ این کشور به رقم 30 میلیارد دلار رسید.

در دومین دوره ریاست جمهوری رفسنجانی (72 تا 76) از پی آشکار شدن نتایج ویرانگر برنامه های اقتصادی رژیتم، شاهد شورشهای تهیدستان شهری در محلات کارگری و فقیر نشین، یکی پس از دیگری بودیم. این شورشها ظاهراً به انگیزه این یا آن مسئله کوچک رخ میداد، اما خود رژیتم اسلامی سرمایه، اعتراف میکرد که گسترش شکاف طبقاتی و عمیقتر شدن فاصله فقر و غنا عامل ریشه ای این عصبانیا است. مثلاً در آزمون " ربیعی" معاون اجتماعی وزارت اطلاعات، طی تحقیقی که پس از شورش خونین کوی طلاب مشهد انجام داده بود، به روشنی بر این علت ریشه ای اشاره کرده بود. بدنبال تلنبار شدن این نارضاقتی ها در میان مردم بود که وقتی دومین دوره ریاست رفسنجانی به پایان رسید و جامعه در آستانه " انتخابات" دوزخداد 76 قرار گرفت، اکثریت مردم با گوشمالی دادن کاندید اصلی رهبری نظام و انداختن کک اختلافات جناحی در میان حکومتگران، نه با شکوهی را به تداوم حکومت اسلامی و سیاست های خانمان برانداز آن اعلام نمودند. البته پیش از انتخابات، رفسنجانی و اطرافیانش مایل بودند که با دست بردن در قانون اساسی، موجبات آغاز سومین دوره ریاست جمهوری او را فراهم کنند، اما این مسئله بدلیل نزااعهای درونی رژیتم و نیز عطش مؤتلفه اسلامی و متحدینش برای تسخیر قوه اجرایی، به تحقق نپیوست و رفسنجانی مجبور شد که به ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام (و البته معاونت مجلس خبرگان) رضایت دهد. اما پیدا بود که این معمار کار کشته جمهوری اسلامی از پست خود راضی نیست و در سنین هفتاد سالگی، کماکان عطش سیری ناپذیری برای کسب قدرت دارد. به همین خاطر وقتی جامعه در آستانه انتخابات مجلس ششم شورای اسلامی قرار گرفت، او با هدف بازگشت به پست قدیمی خویش (ریاست قوه مقننه) خود را از تهران، کاندید نماینده گی مجلس نمود. آنهم در زمانیکه روزنامه های زنجیره ای اصلاح طلب، یکی پس از دیگری به افشای کارنامه سیاه هشت ساله ریاست جمهوری او - که تنها بیانگر گوشه کوچکی از خیانت ها و جنایتهای این فرد و دیگر دست اندرکاران جمهوری اسلامی بود - میپرداختند و البته تجربه و شناخت خود مردم نسبت به این " عالیجناب سرخپوش"، جملگی سبب شد که رفسنجانی علیرغم همه تقلبات شورای نگهبان، نتواند حتی بعنوان نفر سی ام وارد مجلس شود. تازه در صورت ورود به مجلس نیز، بدلیل اکثریت نداشتن جناحهای مدافع او، قادر به تسخیر پست ریاست مجلس نبود. اکنون او دور خیز برداشته تا خفت و سلیبی محکمی را که در جریان انتخابات مجلس ششم نوش جان نموده بود، چیران کند و بار دیگر بعنوان " مرد نظام " و " مرد " لحظات دشوار " سکان کشتی شکسته و اسیر امواج مهیب را از گرداب هلاک نجات دهد.

علی اکبر هاشمی بهرمانی (معروف به رفسنجانی) در خانواده یک باغدار پسته در رفسنجان بدینا آمد. در دوره جوانی، با رضایت پدر، تحصیلات طلبه گی خود را آغاز کرد. او بعد از وقایع 15 خرداد 42 و تبعید خمینی به نجف، به یکی از مریدان او تبدیل شد و به همراه جمعی دیگر از طلاب و آخوندهای سیاسی، به تکثیر و توزیع نوارها و نوشتجات خمینی در ایران مبادرت می ورزید، از اینرو وقتی انقلاب 57 با کمک آمریکا و نهضت آزادی و بخشی از سران ارتش شاهنشاهی و صد البته فقدان یک آلترناتیو نیرومند رادیکال-دمکراتیک، توسط خمینی و دارو دسته اش ملاحظور شد، او خیلی سریع به حلقه اصلی روحانیون مورد اعتماد خمینی پیوست و توسط خمینی به عضویت " شورای انقلاب" در آمد. او همچنین با همکاری بهشتی، موسوی و دست به ایجاد حزب جمهوری اسلامی زد تا با متشکل کردن حزب الله و پایه حمایتی رژیتم، به رقابت با رشد سریع احزاب و سازمانهای دگر اندیش بویژه نیروهای چپ و دمکرات بپردازد. او در راستای همین استراتژی، ضمن دعوت خمینی از قم به تهران و به استغفاء کشاندن دولت موقت مهدی بازرگان (که ائتلافی از نهضت آزادی، جبهه ملی، حزب ملت و... بود) دولتی تماماً " حزب الهی" و " خط امامی" بر سر کار آورد و خود چندی بعد به ریاست مجلس شورای اسلامی برگزیده شد. او قبل از سال 60 دو بار توسط گروه مذهبی فرقان هدف ترور قرار گرفت، اما هر دو بار جان سالم بدر برد. که همین، نرخ او را در کاست حاکم بالا برد و او را به یکی از محرمان دست راست خمینی مبدل نمود. بعد از گسترده شدن کامل چتر اختناق بر ایران (بدنبال عزل بنی صدر و آغاز اعدام های تابستان 60) و بدنبال انفجارهای دفتر حزب جمهوری اسلامی و نیز دفتر نخست وزیری که عملاً برخی از رقبای او را از پیش پای او برداشت، قدرت وی بیش از پیش گسترش یافت و بویژه در شورای عالی جنگ رژیتم، نقشی کلیدی ایفاء کرد. هاشمی همچنانکه یکی از عاملین اصلی تداوم جنگ خانمانسوز هشت ساله ایران و عراق بود، در عین حال کسی بود که وقتی کشتی ولایت فقیه را در خطر امواج مهیب دید، خمینی را قانع کرد که جام زهر آتش بس با عراق را بنوشد. رفسنجانی همچنین در طول چنگ یکی از طرفیهای رسوایی " ایران - کنترال" بود، رسوایی که در جریان آن، مک فارلین و سرهنگ الیورنوٹ (ازجانب آمریکا) و رفسنجانی و جمعی دیگر از مقامات رژیتم (از طرف جمهوری اسلامی) قرار دادی را برای دریافت قطعات نظامی از آمریکا و پرداخت پول حاصل از این معامله محرمانه به ضد انقلابیون نیکارگونه (کنترالها) را به انجام رساندند. در دوران پس از آتش بس، هم او یکی از کسانی بود که خمینی را راضی کردند تا هم فرمان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 67 را صادر کند و هم موجبات عزل منتظری را که نسبت به این کشتارهای شنیع و برخی دیگر از سیاستهای رژیتم، زبان به انتقاد گشوده بود، فراهم نماید. هم او یکی از سازماندهندگان سرکوب باند وفادار به منتظری (موسوم به گروه مهدی هاشمی) بود. بعلاوه در سراسر سالهای 60 تا 76، رفسنجانی یکی از آمرین و اجزای اصلی کمیته صدور جواز ترورهای سیاسی- چه در ایران و چه در خارج - بود. ترورهایی که جان صدها تن از فعالین اپوزیسیون را گرفت. فاجعه رستوران میکونوس در برلین آلمان که منجر به قتل دکتر شرفکندی و یاران او شد، تنها یکی از این جنایات بود که با سماجت دادستان شجاع آلمانی، بدل به یک رسوایی بزرگ بین المللی شد. دادگاه آلمان، علیرغم فشارهای دولت متبوعه خود، رسماً جمهوری اسلامی را مجرم شناخت و برای خامنه ای، رفسنجانی، فلاحیان و ولایتی حکم تعقیب صادر نمود. به همین خاطر در تمام یک دهه گذشته، رفسنجانی و دیگر مجرمین نامبرده، نتوانستند به اروپا سفر کنند، چون قوانین اتحادیه اروپا، پلیس را موظف به دستگیری آنها می کند.

اما نقش رفسنجانی، زمانی بلامنازع شد که خمینی در خرداد 68 مرد و با توجه به عزل منتظری، نظام با خطر ناشی از " خلاء رهبری" مواجه گشت. رفسنجانی که در آزمون علاوه بر ریاست مجلس شورای اسلامی و

" اکبر شاه "

خواهد کرد. بکوشیم این سرنگونی، از طریق یک انقلاب اجتماعی صورت گیرد نه از طریق مداخلات امپریالیستی!

12 مه 2005

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .

او اکنون با شعار " توسعه و اعتدال " میخوهد در مرزبندی با دوخردادبها (که جز حرف تراپی و بن بست و ناتوانی در هشت سال ریاست جمهوری خاتمی و پنج سال تسخیر مجلس ششم چیزی از خود نشان ندادند) و نیز محافظه کاران " ذوب در ولایت " که با ندانم کاریهای خود " آب به آسیاب دشمن " میریزند، " راه سومی " را پیش روی مردم قرار دهد و در عین حال با کمک پاره ای دو خرداد بهای " خر درگل " (نظیر شمس الواعظین) میخوهد این تصور را در جامعه بوجود آورد که تنها اوست که می تواند از پس خامنه ای بر آید و در نقش یک تدارکچی صرف، تنزل نکند، زیرا خامنه ای ، مقام رهبری خود را مدیون تلاشها و زورچانههای رفسنجانی است .

رفسنجانی میدانند که نئومحافظه کاران حاکم بر آمریکا در چهار سال طلایی جدیدی که برای تداوم هژمونی خود در قدرت سیاسی آمریکا کسب کرده اند، عزم استوار دارند که از شر جمهوری اسلامی خلاص شوند، از اینرو مهندسی این دوره از حیات رژیم، اهمیت به سزای پیدا می کند . تمام تلاش او این است که از طریق اعطای برخی امتیازات سیاسی و اقتصادی به " امپراتور جهان " اساس حکومت اسلامی را دست نخورده باقی گذارد . او همچنین از سیاستهای مماشات جویانه اتحادیه اروپا در قبال رژیم آگاه است و میداند که آنها یک رئیس جمهور اهل معامله ولی دارای قدرت را به یک رئیس جمهور " اصلاح طلب " اما بی قدرت ، ترجیح میدهند . او سال گذشته در جریان اوجگیری بحران هسته ای، از تریبون نماز جمعه فریاد زده بود که آمریکا اگر مایل به مذاکره باشد، باید " آدم " خود را بشناسد (یعنی بهتر است به سراغ او بیاید تا اینکه روی اسب لنگ خاتمی شرط بندی کند!!) .

رفسنجانی در جریان دو انتخابات گذشته (انتخابات دومین دوره شوراهای اسلامی شهر و روستا و انتخابات مجلس هفتم) فهمیده که اکثریت مردم با بن بست دو خردادبها، دیگر مایل به حمایت تاکتیکی از آنها نیستند و از طرفی به شدت از جریانات محافظه کارتر نظیر موثفه و ... منتفردند ، از اینرو با خنثی شدن احتمالی این دو جناح ، شانس را برای دورخیز خود مناسب می بیند . بویژه اینکه هر دو جناح رژیم نتوانسته اند که کاندید واحدی را معرفی کنند . در " جبهه اصلاحات " معین و کروی در برابر هم قرار گرفته اند، ضمن اینکه بخشی از ائتلاف دو خرداد نیز علناً از رفسنجانی حمایت می کنند . در جبهه " اصول گرایان " نیز لاریجانی و قالیباف و ولایتی و ... در برابر هم صف آرایی کرده اند . رفسنجانی در عین حال امید دارد که انتخابات به دور دوم کشیده شود . او حدس میزند که در دور دوم، رقابت بین او و یک " اصول گرا " خواهد بود . او امیدوار است که در آن حالت، دو خردادبها و بخشی از پایه حمایتی آنها، ناگزیر از ریختن آرای خود بپای او شوند . البته او " مغز خر نخورده " و واقف است که به احتمال زیاد اکثریت مردم، این انتخابات پوشالی را تحریم خواهند نمود . به خصوص از این نظر که برای اولین بار طی هشت سال گذشته یک نوع اجماع عمومی در اپوزیسیون برای عدم شرکت در انتخابات 27 خرداد 84 بوجود آمده است (بگذریم که بخشی از این اپوزیسیون، از سر ناچاری تن به تحریم داده و الا تا همین دیروز سخن گفتن از تحریم را انفعال و برخورد غیر سیاسی ارزیابی میکردند) .

رفسنجانی بروشنی از تنفر مردم نسبت بخود آگاه است (او نمونه ای از این تنفر را در جریان مراسم روز کارگر در استادیوم 12 هزار نفره آزادی مشاهده نمود) بنابراین روی آرای اکثریت مردم حساب نمی کند، او روی آرای اکثریت پایه حمایتی رژیم و مزدوران آن (حداکثر 15 درصد جمعیت) و نیز روی آرای آن بخش از مردم که جهت مهر دار شدن شناسنامه در انتخابات شرکت می کنند و یا بیم دارند که پیروزی کاندیدای " اصولگرا " اوضاع را بدتر کند، حساب باز کرده است . اما آیا اکثریت پایه حمایتی رژیم، حاضر خواهند بود، سکان کشتی بحران زده جمهوری اسلامی را بدست او بسپارند ؟ آیا کاندیداهای اصولگرا حاضرند بخاطر حساسیت اوضاع سیاسی و بین المللی ، به نفع رفسنجانی کنار بروند ؟ آینده نزدیک پاسخ این سئوالات را مشخص خواهد نمود . اما برای اکثریت لگد مال شده جامعه، نه تنها شرکت در این انتخابات ضد دمکراتیک و ارتجاعی معنی ندارد، بلکه تنها و تنها سرنگونی این رژیم است که آنها را خوشحال

پرویز قلیچ خانی

دفاع از مداخله امریکا، عملی تبهکارانه است!

کسانی که مداخله ی امریکا در ایران را برای رهایی از جنگ جمهوری اسلامی لازم یا مفید می دانند، دانسته یا ندانسته، در مسیر تبه کارانه ای پیش می روند و کارشان جز مردم فروشی معنای دیگری نمی تواند داشته باشد.

پاسخ های محمد رضا شالگونی

پاسخ اول:

قبل از پاسخ به این سؤال باید نکته ای را در باره ی خود سؤال یادآوری کنم. فرض بدیهی سؤال شما این است که اصلاح طلبان حکومتی از قدرت رانده شده اند و رژیم يك دست تر شده است. این فرض می تواند گمراه کننده باشد. تردیدی نیست که اصلاح طلبان حکومتی از موضعی که از طریق جنبش دوم خرداد (76) به دست آورده بودند، کاملاً رانده شده اند و فرض شما تا آنجا که ناظر بر این عقب نشینی است، درست است. اما این ضرورتاً نه به معنای «طرده شدن اصلاح طلبان حکومتی از قدرت» است و مخصوصاً نه به معنای «يك دست تر شدن حکومت اسلامی». حقیقت این است که جمهوری اسلامی اولاً هیچ وقت حکومتی يك دست نبوده است؛ ثانیاً کانون اصلی قدرت در این رژیم همیشه در دستگاه ولایت بوده؛ و ثالثاً جریان های مختلف «خودی» و تا حدی «نیمه خودی» (لااقل تاکنون) در این رژیم تحمل شده اند.

متأسفانه، این سه نکته در تبلیغات و تحلیل های بسیاری از مخالفان جمهوری اسلامی به حد کافی مورد توجه قرار نمی گیرد. در نتیجه، بعضی ها وجود جریان های درونی مختلف رژیم را نشانی وجود نوعی بردباری یا حتا دموکراسی در جمهوری اسلامی قلمداد می کنند و بعضی دیگر نمایش هایی صرفاً تبلیغاتی برای تحمیق مردم، دلیل بی توجهی این است که برای غالب مخالفان جمهوری اسلامی، دیکتاتوری اگر دیکتاتوری فردی و متمرکز نباشد کمتر دیکتاتوری است؛ در حالی که بعضی از دیکتاتورهای بسیار خشن، دیکتاتوری فردی نبوده اند. و جمهوری اسلامی دیکتاتوری فردی و متمرکز نیست ولی دیکتاتوری بسیار خشنی است؛ و در سطوحی بسیار خشن تر از دیکتاتوری شاه. مثلاً سرکوب مدنی گسترده ای که در جمهوری اسلامی وجود دارد و همه آحاد جمعیت را وادار به تبعیت از قوانین عهد بوقی شریعت می کند، نوعی توتالیتریزم فرهنگی است که در دوره ی شاه سابقه نداشت. یا کادر گُشی هولناکی که جمهوری اسلامی در دهه 1360 در زندان های سیاسی به راه انداخت، مخصوصاً قتل عام های 63-1360 و 1367، به مراتب خشن تر از سرکوب های دوره ی شاه بود. در حالی که دیکتاتوری شاه، لاقلاً در پانزده سال آخر، يك دیکتاتوری کاملاً فردی و متمرکز بود با خفقان سیاسی فشرده (اشکارا فشرده تر از دوره ی جمهوری اسلامی) که افکار عمومی در آن تقریباً وجود نداشت.

در هر حال، در جمهوری اسلامی، نهاد «رهبری» نقش تعیین کننده ای دارد و طبق قانون اساسی عملاً دارای اختیارات نیمه خدایی است. بنابراین، صرف نظر از این که شخص «رهبر» آدم مقتدری باشد یا نه، هر جریان و

چهار پرسش پرویز قلیچ خانی (مجله آرش) از محمد رضا شالگونی پیرامون: نهمین دوره "انتخابات ریاست جمهوری"

انتخابات نهمین دوره ی ریاست جمهوری رژیم در شرایطی برگزار می شود که بحران ساختاری نظام، چنان ابعادی به خود گرفته که تمام جناح های حکومت را به فکر چاره اندیشی انداخته است. پس از شکست اصلاح طلبان و سیاست اصلاح از درون رژیم، اکثریت قوه ی مقننه نیز در انتخابات هفتمین دوره ی مجلس اسلامی، هم چون تمامیت قوه ی قضائیه، در اختیار جناح تمامیت خواه رژیم اسلامی قرار گرفته است. حال در آستانه ی نهمین دوره ی ریاست جمهوری اسلامی، کشمکش های جناح های مختلف برای کسب بیشتر قدرت و یا داشتن دستی در حکومت، روز به روز بیشتر می شود. از طرفی، تنفر عمومی مردم در این دو سه سال از همه ی جناح های رژیم به حدی است که از هم اکنون بسیاری از کارشناسان سیاسی پیش بینی می کنند که تحریم این انتخابات از طرف اکثریت مردم ایران حتمی است.

به همین خاطر، در این شماره ی آرش، چهار سؤال در مورد انتخابات نهمین دوره ی ریاست جمهوری رژیم اسلامی ایران را، با تعدادی از فعالان سیاسی در خارج از کشور، در میان گذاشته ایم.

چهار پرسش آرش:

1- با توجه به طرده شدن اصلاح طلبان حکومتی از قدرت و یکدست تر شدن حکومت اسلامی ایران، شما رقابت ها و کشمکش های انتخاباتی دوره نهم ریاست جمهوری را یک نمایش تشریفاتی ارزیابی می کنید یا نبردی در تداوم شکاف های درون حکومتی؟

2- با توجه به بحران هسته ای، محاصره و تهدید نظامی و احتمال محاصره اقتصادی ایران و معضلات معیشتی تحمل ناپذیر مردم؛ بگیر و ببندها و بسته تر شدن مداوم فضای سیاسی؛ و با توجه به این که کاندیداهای گوناگون ریاست جمهوری رویکردها و توانایی های متفاوتی در قبال این مسائل دارند - مثلاً برخی از عادی کردن مناسبات با آمریکا و توسعه اقتصادی حرف می زنند - برای این انتخابات در این شرائط معین اجتماعی ایران و بین المللی که حکومت در آن قرار دارد، چه اهمیتی قابل هستید؟ و در ضمن، موضع شما در قبال حمله ی احتمالی امریکا به ایران چیست؟

3 - با توجه به تحریم گسترده انتخابات دوره دوم شوراهای اسلامی شهر و روستا و انتخابات مجلس هفتم توسط مردم، ارزیابی شما از برخورد مردم با انتخابات آینده ریاست جمهوری اسلامی چیست؟ فکر می کنید اکثریت مردم این انتخابات را هم تحریم خواهند کرد، یا باز هم ممکن است برای ابراز مخالفت خود با یک جریان و یا برای دفع شر بزرگتر، در آن شرکت کنند؟

4- توصیه شما به عنوان يك شهروند ایرانی در این انتخابات چیست؟

جناحي که در دستگاه رهبري نفوذی برتر داشته باشد و تا زمانی که بتواند این نفوذ را حفظ کند، برتری تضمین

پاسخ های محمد رضا شالکونی

شده‌ای خواهد داشت که از طریق نهادهای انتخابی (یعنی مجلس و ریاست جمهوری) نمی‌شود آن را درهم شکست. اما نقش تعیین کننده‌ی دستگاه رهبري ضرورتاً به معنای این نیست که رهبر عملاً نیز می‌تواند رژیم را يك دست سازد. شرایط شکل گیری و موجودیت جمهوری اسلامی (به دلایلی که در این‌جا نمی‌توان به آن‌ها پرداخت) تاکنون محدودیت‌های عملی متعددی را به رهبري آن تحمیل کرده است و دستگاه رهبري، چه در دوره‌ی خمینی (که اقتدار شخصی بی‌منزاعی داشت) و چه در دوره‌ی خامنه‌ای، نتوانسته همه‌ی عناصر رژیم را به طور کامل فرمان‌بردار خود سازد. و اکنون نیز با توجه به دشواری شرایط داخلی و بین‌المللی برای جمهوری اسلامی، دست رهبري برای يك‌دست‌تر

کردن رژیم چندان باز نیست. در واقع «مصلحت نظام»، مصلحت رهبري و نیز مصلحت همه‌ی «خودي‌ها» و «نیمه خودي‌ها» رژیم ایجاب می‌کند که هوای هم را داشته باشند و نگذارند اختلافات درونی رژیم تا آنجا پیش برود که موجودیت آن را به خطر بیندازد.

اگر این درک از وزن و رابطه‌ی جناح‌های جمهوری اسلامی درست باشد. باید انتظار داشته باشیم که انتخابات دوره‌ی نهم ریاست جمهوری نیز «تبردی در تداوم شکاف‌های درون حکومتی» باشد. نشانه‌های این را هم اکنون نیز می‌شود مشاهده کرد. در تداوم همین شکاف‌های درون حکومتی است که تلاش‌های گسترده‌ای برای بازگرداندن رفسنجانی به ریاست جمهوری شروع شده است. فراموش نباید کرد که جناح رفسنجانی در ساختارهای قدرت همچنان جناح نیرومندی است و ممکن است بسیاری از مصلحت طلبان جناح‌های مختلف رژیم، ریاست جمهوری فرد مقتدری مانند رفسنجانی را که در واقع «پدرخوانده‌ی» بسیاری از باندهای حکومتی است، در شرایط کنونی برای «مصلحت نظام» لازم بدانند. با این همه، به نظر من، دستگاه ولایت و مخصوصاً شخص خامنه‌ای و پیرامونیان او، تا آنجا که بتوانند خواهند کوشید ریاست جمهوری را هم مانند مجلس، زیر کنترل مستقیم خود داشته باشند. آن‌ها درست به دلیل حساسیت شرایط کنونی، بازگشت رفسنجانی به ریاست جمهوری را به نفع خودشان نمی‌دانند. اما ممکن است نتوانند جلوی کاندیداتوری رفسنجانی را بگیرند و اگر رفسنجانی کاندیداتوری خودش را رسماً اعلام بکند، حذف او از طرف شورای نگهبان کار بسیار دشواری خواهد بود و وارد شدن رفسنجانی به کارزار انتخاباتی، اگر بدون رضایت خامنه‌ای و اطرافیان مستقیم او صورت بگیرد، کشمکش جناح‌های درون حکومتی را بی‌هیچ تردیدی تشدید خواهد کرد.

اما کشمکش‌های جناح‌های مختلف حکومتی در هر مسیری که بیفتد، انتخابات آینده برای مردم چیزی جز «يك نمایش تشریفاتی» نخواهد بود. به عبارت دیگر، اهمیت انتخابات برای جناح‌های حکومتی به خودی خود باعث نمی‌شود که مردم آن را جدی بگیرند. آن چیزی که انتخابات دوم خرداد 76 و چند انتخابات بعد از آن را برای اکثریت مردم به حادثه‌ی مهمی تبدیل کرد، این بود که در نتیجه‌ی

درگیری جناح‌های حکومتی، درچه‌ای استثنایی برای اعتراضات قانونی گشوده شده بود که مردم برای بیان اعتراضات‌شان علیه ولایت فقیه و حکومت مذهبی از آن استفاده کردند. اما اکنون اولاً خواست‌های مردم از سطح اعتراض قانونی آشکارا فراتر رفته و حتا صاحبان عقب مانده‌ترین تمایلات سیاسی نیز دریافته‌اند که در محدوده‌ی قانونیت جمهوری اسلامی نمی‌توانند به چیزی دست یابند. ثانیاً دستگاه ولایت با تجربه اندوزی از شورش‌های انتخاباتی «دوره‌ی دوم خرداد» دریافته که دراماتیزه شدن بازی‌های انتخاباتی می‌تواند به فرصتی برای بسیج توده‌های مردم علیه حکومت تبدیل شود و بنابراین سعی می‌کند نگذارد به اصطلاح «تنور انتخابات» بیش از حد داغ شود. ثالثاً اصلاح طلبان حکومتی نیز رویارویی‌های انتخاباتی پر سروصدا را برای «مصلحت نظام» خطرناک می‌دانند. با توجه به این تحولات، اکثریت مردم حالا دریافته‌اند که در جمهوری اسلامی انتخابات بی‌معناست و نه تنها حق انتخاب شدن به مقامات حکومتی امتیازی است که از طرف دستگاه ولایت به افراد خاصی اعطاء می‌شود، بلکه حق رأی دادن و انتخاب کردن نیز سکه بی‌ارزشی است که استفاده از آن فقط می‌تواند آدم را به مضحکه‌ی دیگران تبدیل کند.

پاسخ سؤال دوم:

با توجه به آن چه گفتم، فکر نمی‌کنم انتخابات آینده، از نظر منافع مردم، حادثه‌ی پراهمیتی باشد. و نظر جناح‌های مختلف رژیم در باره‌ی رابطه با امریکا و مشکلات اقتصادی کشور هر چه باشد، نمی‌تواند این انتخابات را به حادثه‌ای مهم و هیجان انگیز برای مردم تبدیل کند. به دلیل این که اولاً بعید است چگونگی رابطه با امریکا به مسئله‌ی انتخاباتی مهمی تبدیل شود. زیرا همه‌ی جناح‌های حکومتی (لااقل تاکنون) سعی کرده‌اند در مقابل تهدیدات امریکا جبهه‌ی متحدی داشته باشند. آن بخش از اصلاح طلبان حکومتی سابق که حالا به مدافعان سینه چاک امریکا تبدیل شده‌اند، گرچه هنوز پیوندهایی با بعضی جریان‌های داخلی رژیم دارند، ولی از محدوده‌ی اصلاح طلبی خارج شده‌اند. بنابراین نمی‌توانند در انتخابات و کارزارهای قانونی آن وارد شوند. ثانیاً کلید «عادی کردن مناسبات با امریکا» اصلاً در دست جمهوری اسلامی نیست که بشود آن را به بحث انتخاباتی تبدیل کرد. تمام شواهد نشان می‌دهد که این امریکاست که نمی‌خواهد با جمهوری اسلامی کنار بیاید، وگرنه جمهوری اسلامی حاضر به معامله با امریکاست و هر جا که امریکا پذیرفته، با آن همکاری کرده است. مثلاً بسیاری از مقامات امریکایی می‌پذیرند که جمهوری اسلامی در افغانستان و عراق و تاجیکستان با امریکا همکاری کرده است. اما مسئله این است که آن‌ها به این حد از همکاری قانع نیستند. مخصوصاً سیاست سازان اصلی حکومت بوش جای تردیدی باقی نگذاشته‌اند که خواهان «تغییر رژیم» در ایران هستند و این جناح‌های مختلف رژیم را به هم نزدیک می‌کند و مسئله رابطه با امریکا را به يك مسئله امنیتی حیاتی برای رژیم تبدیل می‌کند. طبیعی است که چنین مسئله‌ای نمی‌تواند به يك مسئله انتخاباتی، یعنی موضوع بحث و مشاجره در میان جناح‌های حکومتی تبدیل شود.

اما حمله‌ی امریکا به ایران در هر سطحی که باشد و به هر بهانه‌ای که صورت بگیرد، جز مصیبت برای مردم ایران و نقض حق حاکمیت این مردم و حتا به خطر انداختن موجودیت ایران معنایی ندارد و حتماً باید به وسیله‌ی همه ایرانیان طرفدار دموکراسی و استقلال کشور محکوم شود.

مردمی که برای آزادی و دموکراسی و حق حاکمیت‌شان مبارزه می‌کنند، جز مخالفت و مقابله با قاطع با هر نوع

پاسخ های محمد رضا شالگونی

دخالت قدرت‌های خارجی در تعیین سرنوشت‌شان چاره‌ی دیگری ندارند. کسانی که مداخله‌ی آمریکا در ایران را برای رهایی از چنگ جمهوری اسلامی لازم یا مفید می‌دانند، دانسته یا ندانسته، در مسیر تبه‌کارانه‌ی پیش می‌روند و کارشان جز مردم فروشی معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد. مخالفت با مداخله آمریکا در ایران نه باید به کنار آمدن با جمهوری اسلامی بیانجامد و نه به کاستن مبارزه برای سرنگونی آن. برخلاف نظر شایع عامیانه، پیکار برای دموکراسی در ایران فقط در یک جبهه پیش نخواهد رفت. ما ناگزیریم هم زمان هم با جمهوری اسلامی بجنگیم و هم علیه هر نوع مداخله امپریالیستی (خواه نظامی باشد، خواه سیاسی) بایستیم. تصادفاً یکی از محتمل‌ترین و آنی‌ترین نتایج مداخله آمریکا در ایران، تقویت رژیم جهانی جمهوری اسلامی در مقابل جنبش آزادی و برابری خواهی مردم ایران خواهد بود. تجربه‌ی عراق شاهد زنده‌ای است در برابر ما. بمباران هوایی و محاصره‌ی اقتصادی 12 ساله‌ی عراق نه تنها نتوانست رژیم صدام حسین را بپندازد، بلکه موقعیت آن را در مقابل مردم عراق تقویت کرد، مردم عراق را به خاک سیاه نشاند و طبق آمارهای رسمی بیش از 500 هزار کودک عراقی را به کام مرگ فرستاد. در واقع کشتار مردم عراق از طریق آن محاصره‌ی اقتصادی جهانی به مراتب بیشتر از کشتاری بوده که اشغال جنایت‌کارانه‌ی آن کشور توسط آمریکا و متحدانش تاکنون به دنبال داشته است. آمریکا (و اسرائیل) می‌کوشند تلاش جمهوری اسلامی برای دست یافتن به سلاح هسته‌ای را دلیل موجهی برای بمباران نیروگاه‌های ایران نشان بدهند. اما چنین بیمارانی در خوش بینانه‌ترین ارزیابی، برای مردم ایران مصیبتی خواهد بود به مراتب بزرگ‌تر از مصیبت چرنوبیل. به عبارت دیگر آمریکا و اسرائیل می‌خواهند برای جلوگیری از خطرات احتمالی سلاح هسته‌ای جمهوری اسلامی، نقداً یک آلودگی معادل با یک بمباران بزرگ هسته‌ای در فضای زندگی مردم ایران به راه بیندازند. آمریکا هم اکنون این آلودگی را در عراق به وجود آورده است. بنا به محاسبات کاملاً علمی و مستند، اورانیوم تخلیه شده‌ای که از طریق به کارگیری مهمات ویژه در عراق مورد استفاده قرار گرفته، حدود 127 تن تخمین زده می‌شود که رادیو اکتیو ناشی از آن معادل تقریباً ده‌هزار برابر بمب اتمی است که آمریکا‌یی‌ها در ناگازاکی انداختند. تردیدی نیست که ما حتماً باید با تلاش‌های جمهوری اسلامی برای دست یافتن به سلاح هسته‌ای مخالفت کنیم. در کشوری که دومین ذخایر نفت و گاز جهان را دارد، ما حتا به انرژی هسته‌ای (جز در سطح کاربردهای علمی) هم نیازی نداریم. انرژی هسته‌ای حتا در کشورهای پیش‌رفته‌ی جهان یک منبع دائمی خطر محسوب می‌شود و به همین دلیل با مخالفت افکار عمومی مترقی تمام این کشورها روبروست. معلوم است که چنین منبع مخاطره‌آمیزی در جمهوری اسلامی (که حتا آمار سیل و زلزله را به درستی به اطلاع مردم نمی‌رساند) صدها بار خطرناک‌تر می‌تواند باشد. اما مخالفت با برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی نباید به استقبال از حمله‌ی آمریکا به ایران بیانجامد. زیرا چنین چیزی جز نقد کردن یک خطر احتمالی معنای دیگری ندارد. از همه این‌ها

گذشته طرح‌های آمریکا برای خاورمیانه و ایران صریح‌تر از آن است که بتوان نادیده‌شان گرفت. آمریکا خواهان «تغییر رژیم» در ایران است و این برای دلسوزی به مردم زجر کشیده‌ی ایران نیست، برای روی کار آوردن یک حکومت دست نشانده در این کشور است. حکومت دست نشانده‌ی آمریکا در ایران، در بهترین حالت می‌شود چیزی در حد همان دیکتاتوری پهلوی (چه به صورت سلطنتی باشد و چه به صورت جمهوری) که مردم ایران یک ربع قرن پیش از چنگ آن به زیر عبا‌ی خمینی پناه بردند.

پاسخ سوم:

به نظر من بعید است مردم ایران انتخابات آینده را جدي بگیرند. همان‌طور که شما هم گفته‌اید، در دو انتخابات گذشته، تحریم ابعاد بسیار بی‌سابقه‌ای پیدا کرد. دلایلی وجود ندارد که آن روی‌کرد در انتخابات آینده تغییر پیدا کند. به نظر من، فقط در دو صورت، روی‌کرد مردم می‌تواند تغییر یابد: احتمال اول این است که آمریکا یا اسرائیل قبل از انتخابات به اقدامی نظامی علیه ایران دست بزنند و مردم (یعنی اکثر مردم یا بخش‌های بزرگی از آنها) به نوعی همدلی با رژیم رانده شوند. این احتمال بعید است ولی اگر اتفاق بیفتد، ضربه‌ای خواهد بود برای جنبش آزادی و برابری خواهی مردم ایران. حالت دیگر این است که درگیری جناح‌های حکومتی چنان بالا بگیرد که فضای مساعدی برای بیان اعتراضات توده‌ای مردم فراهم بیآورد. در چنین حالتی مداخله مردم، یا توجه به سرخوردگی آنها از امکان اصلاح در رژیم، احتمالاً در محدوده‌ی قانونی نخواهد ماند و به سرعت به جنبش‌های فراقانونی علیه رژیم تبدیل خواهد شد. این احتمال نیز به نظر من بعید است (و همان‌طور که قبلاً اشاره کردم جناح‌های رژیم در اوضاع کنونی سعی می‌کنند اختلافات‌شان را بیش از حد معین باد نزنند) ولی اگر اتفاق بیفتد، می‌تواند به گسترش جنبش آزادی و برابری خواهی مردم کمک کند.

پاسخ چهارم:

به نظر من شرکت در انتخابات آینده، تحت هر عنوانی که باشد، موقعیت رژیم را تقویت می‌کند و حرکتی را که در دو انتخابات پیشین آغاز شده به عقب می‌راند. تحریم انتخابات یکی از لوازم اولیه مبارزه علیه جمهوری اسلامی است و بنابراین هر چه گسترده‌تر، بهتر. اما مسئله این است که در مرحله‌ی کنونی مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی، تحریم انتخابات به تنهایی کافی نیست و باید فرصت بحث‌های مربوط به انتخابات را به فرصتی برای سازمان دادن اعتصاب‌ها و راه‌پیمایی‌ها و انواع حرکت‌های نافرمانی مدنی تبدیل کرد. زیرا در شرایط کنونی هر بحثی در باره‌ی انتخابات بیش از هرچیز یادآور نبود حق انتخاب مردم ایران و بی‌حقی عمومی آنها در تعیین سرنوشت‌شان است.



گفتگوی ویدا هشیار از رادیو برابری با شهاب برهان درباره «مانیفست جنبش نیروی سوم»

ویدا هوشیار - اخیراً جریانی به نام جنبش دموکراسی خواهی ملت ایران اقدام به انتشار مانیفستی کرده به اسم مانیفست جنبش نیروی سوم. در این مانیفست نظرات خودشان را در رابطه با سیاست داخلی و خارجی امروز و آینده ایران انتشار داده اند. شما قبلاً در رابطه با فراخوان ملی رفاندم و بیانیه 565 نفر اظهار نظراتی کرده بودید، بفرمائید کلاً این مانیفست را چگونه می بینید؟

شهاب برهان - در نفس حرکت، روش ها و اهداف تفاوت های اساسی نیست؛ خصوصیت اش در این است که علیرغم جمله بافی های فاضل نمایانه ولی بی مایه و سطحی و گاه بکلی بی معنا، حرف هائی را که فراخوان دهندگان رفاندم و نویسندگان بیانیه 565 نفر از صراحت دادن به آن ها زیرکانه پرهیز کرده اند یا به موضع گیری های متناقض فردی و تعبیر و تفسیرها واگذار کرده اند، سر راست و بی شرم و حیا زده است. از این جهت سندی است که خودش خودش را لو می دهد و رسوا می کند. در مواردی، فضاقت این سند رکورد همه بی آبرویان در اپوزیسیون را شکسته است!

پرسش - خود شما در مورد فراخوان ملی رفاندم و بیانیه 565 نفر، نظرتان این بود که یکی از مقاصد اصلی آنان منفعل نگهداشتن توده های مردم در جریان جابجائی قدرت سیاسی، و جایگزینی فشار مبارزات توده ای با مداخلات امپریالیستی است. در مانیفست جریان سوم صراحتاً گفته شده که استراتژی این جنبش، مبارزه فعال است؛ به نافرمانی مدنی و اعتراض تحریم انتخابات، اعتصاب و غیره اشاره کرده و گفته اند که " پیروزی قطعی از طریق بسیج توده ها بمنظور حمایت از جنبشها و تشکلهای مبارز امری قطعی و انکار ناپذیر میباشد ". آیا این را یکی از خصوصیات و تفاوت های این مانیفست با بیانیه های قبلی نمی بینید؟

پاسخ - در ایران وضعیتی نیست که بشود منکر جنبش های موجود شد. مسئله از یکطرف این است که جنبش ها وجود دارند؛ از طرف دیگر این است که این مدعیان آلترناتیو شدن، هم برای فشار بر حکومت و هم برای این که مداخلات امپریالیستی پوششی داخلی و مردمی داشته باشد، به حدی از حضور و حرکت توده ای احتیاج دارند. کم و بیش همان وضعیتی که در انقلابات مخملی وجود داشته است. مسئله ک تلاش برای منفعل کردن توده ها را باید در مجموعه این حقایق معنی کرد. قصد همه این ها بهره برداری از این جنبش های غیر قابل حذف است اما بصورت مهار شده که کنترل اش در دست دارو دسته رهبری باصطلاح انقلاب مخملی باشد و جلو هر گونه ابتکار عمل و حرکت مستقل مردم گرفته شود. آنان اسم این حرکات مستقل و ابتکارات توده ای را که خارج از کنترل خودشان باشد گذاشته اند : هرج و مرج و آشوب و خشونت طلبی.

خود این هاهم در توضیح برنامه مبارزاتی شان همین را گفته اند :

" مهمترین برنامه ها و اساسی ترین استراتژی مبارزاتی جنبش نیروی سوم عبارتند از: حتی الامکان مبارزه مسالمت آمیز سیاسی با رژیم . جنبش نیروی سوم پیش از هر گزینه برنجگان فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و تشکلهائی از این دست، همانند جنبش دانشجویی، رسانه ای، جنبش سندیکائی و احزاب سیاسی متکی میباشد "... جنبش تلاش میکند تا با شعارهای مشخص و رهبری جمعی اپوزیسیون داخل و خارج را به ائتلاف و شکل دادن و تشکیل يك ((آلترناتیو)) یا نیروی جایگزین تشویق نماید "... آلترناتیو این امید و اطمینان را بوجود میآورد که فرایند انتقال قدرت حتی امکان بصورت مسالمت آمیز انجام پذیر، تا شاید بروز هر نوع هرج و مرج، نا امنی و برهم ریختگی اجتماعی در دوران انتقال قدرت جلوگیری شود "... جریان سوم قائل بر این واقعیت نیز میباشد که پیروزی قطعی از طریق بسیج توده ها بمنظور حمایت از جنبشها و تشکلهای مبارز امری قطعی و انکار ناپذیر میباشد".

همانطور که این جملات صریح نشان میدهند، از دید اینان جنبش ها و تشکل ها، نه جنبش ها و تشکل های توده ای بلکه همان نخبگان اند که از بالای سر توده ها آلترناتیو و رهبری درست می کنند؛ این رهبری از بروز هر نوع هرج و مرج و نا امنی و برهم ریختگی اجتماعی - یعنی حرکات و ابتکارات مستقل توده ای - در دوران انتقال قدرت جلوگیری می کند؛ ولی برای پیروزی اش به بسیج توده ها در نقش حامی خودش احتیاج دارد. می بینید که این ها هم از این لحاظ فرقی با رفاندم چی ها و 565 نفری ها ندارند و مثل همه دموکرات های دروغین، توده ها را همیشه تحت کنترل نخبگان و رهبران و بعنوان سیاهی لشکر و وسیله رسیدن به قدرت در نظر می گیرند.

پرسش - آقای برهان شما در صحبت هاتان به تکرار گفتید که این ها حرف هایشان را این بار به صراحت و روشنی گفته اند. به نظر شما نظرات شان در زمینه های سیاسی ، سیاست خارجی چه ویژگی هائی دارد و چقدر صراحت دارد و شما جهت گیری اش را چگونه می بینید؟

پاسخ - همین نگرشی که در باره نقش توده های مردم در انتقال و تصاحب قدرت دارند، مهم ترین مسئله است. ضرب المثلی می گوید : بگو دوست کیست تا بگویم چگونه آدمی هستی! من این را به مسئله حاکمیت برمی گردانم و میگویم : بگو چطور قدرت را می گیری تا بگویم چطور حکومت خواهی کرد! حکومتی که با سیاهی لشکر کردن مردم برای به قدرت رسیدن نخبگان و تحت حمایت قدرت های امپریالیستی به وجود بیاید، در بهترین و دموکراتیک ترین حالت مردم را چیزی بیش تر از حکومت شوندگان مصلوب الاختیار که فقط به درد رأی دادن به نخبگان و حاکمان می خورند، نخواهد دانست.

از طرفه های این سند، نه فقط مسکوت گذاشتن جمهوری، (کاری که فراخوان رفاندم کرده بود) بلکه حساب باز کردن بی شرم و حیا برای سلطنت است. نوشته اند : " به همان میزانی که يك ((جمهوری)) میتواند بر مبنای ارزشهای دموکراتیک شکل بگیرد و مروج و دموکراسی باشد، يك ساختار ((پادشاهی پارلمانی)) هم میتواند از همان شاخصها برخوردار باشد".!

فقط این هم نیست؛ در جای دیگری از سند از " بیش از هفت هزار سال تاریخ منقوش بر کتیبه ها و ظروف سفالین، در دل غارها و سینه کوهها، و دو هزار و پانصد و شصت و چهار سال تاریخ مدون شاهنشاهی " یاد کرده و جنبش نیروی سوم را با افتخار، اعقاب چنان تمدنی دانسته اند. این ها اصلاً تصادفی نیستند و با گرایش می که از آقای زارع زاده و هم مسلمانان شان می شناسیم، به دنبال تشکیل یک شورای رهبری و یک دولت در تبعید مرکب از جمهوری خواهان و سلطنت طلبان هستند که مورد قبول و حمایت آمریکا باشد. در مورد حق تعیین سرنوشت هم که از ارکان حاکمیت دموکراتیک و از ضروریات دموکراسی در یک کشور چند ملیتی است، نوآوری بی سابقه ای کرده اند!

نوشته اند : " حق تعیین سرنوشت از بدیهی ترین و اساسی ترین حقوق هر فرد بوده و این حقوق برای آحاد شهروندان، صرف نظر از هر نوع عقیده، جنسیت و قومیت دارای يك معناست " .

به این ترتیب، هم خواسته اند اینطور وانمود کنند که از حق تعیین سرنوشت دفاع می کنند و آن را از قلم نینداخته اند؛ و هم آن را بعنوان یک حق جمعی و مربوط به حاکمیت نفی کرده و به سطح حق هر فرد تنزل داده و بکلی بی معنایش کرده اند. حق تعیین

سرنوشت هر فرد فقط در محدوده زندگی فردی معنی دارد. مثلاً یکی بخواهد قصاب، و دیگری بخواهد خیاط بشود. یکی فیزیک بخواند، آن یکی تاریخ. ازدواج بکند یا نکند. اما یک فرد با حق تعیین سرنوشت اش در مورد زندگی جمعی نمیتواند چیزی را پیش ببرد. حق تعیین سرنوشت، یعنی حق یک جمع؛ حق یک ملت برای تعیین سرنوشت مشترکشان. اما این باصطلاح نیروی سوم که در از دموکراسی هم میزند، اکیداً مخالف این است که یک ملت بتواند بر سرنوشت خودش حاکم باشد.

پرسش - در زمینه سیاست خارجی چی؟

پاسخ - دو موضوع خیلی فضاحت بار و خیلی عریان در زیر عنوان سیاست خارجی مطرح کرده اند که حقیقتاً مو به تن آدم راست می کند. یکی در رابطه با امپریالیسم است. عیناً میخوانم: "جنش نیروی سوم معتقد است که در عصر جهانی شدن، تفکرات ایدئولوژیکی که دولتها را به استعمارگر و استعمار شونده،

گفتگو با شهاب برهان ...

امپریالیسم و ضد امپریالیسم، شیطان و رحمان، گرگ و میش، حامی مظلوم و دشمن ظالم تقسیم نموده و روابط بین حکومتها را در چهار چوب ایدئولوژی بصورت سفید و سیاه یا پولاریزه و قطبی شده درآورده اند منافع ملی ما را در معرض مخاطره جدی قرار داده که جنش چنین اندیشه های مذمومی را برای کشور بشدت خطرناک میدانند.

از دید این حضرات، آنچه در بیخ گوشمان در عراق میگذرد و تهدیدات آمریکا برای حمله نظامی به ایران، نه در واقعیت، بلکه در ایدئولوژی ست که اتفاق می افتند! از دید این ها، "منافع ملی" ما را نه امپریالیسم، بلکه امپریالیست دانستن امپریالیسم در معرض مخاطره قرار میدهد! این ها نظرات تازه باب شده جریانهای است که در آمریکا و در مداخله نظامی خارجی دنبال ناجی برای خود از دست حکومت اسلامی می گردند. حضرات ملیت های ساکن ایران را بخاطر دفاع از حقوق ملی شان به سادگی متهم به خیانت می کنند، اما خودشان از این که منکر وجود امپریالیسم و استعمار بشوند و چشم به آنچه در عراق میگذرد ببندند و کلمه ای از خطری که زندگی مردم ایران را تهدید می کند نگویند، شرم نمی کنند. اگر در فراخوان ملی رفتاندم و بیانیه 565 نفر در این باره سکوت شده بود، اینان با وقاحت تمام به دفاع از امپریالیسم و تطهیر آن برخاسته اند.

البته این کار را برای انقلاب مخملی شان لازم دارند. باید امپریالیسم آمریکا را تأیید کنند و میشر رهائی و آزادی و دموکراسی وانمودش کنند تا خودشان مورد تأیید او قرار بگیرند. این یک طاعون سیاه است که دارد در تقریباً همه طیف های اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی رژیم اسلامی گسترش پیدا میکند. موضوع فضاحت بار دیگری که در زیر عنوان سیاست خارجی مطرح شده، نیروی کار ارزان را امتیازی برای ایران در بازار جهانی به حساب آوردن است. ببینید چه میگوید: از تبدیل کشورها به دهکده جهانی حرف می زند و میگوید:

" بهمین دلیل نمیتوان انتظار داشت که ملتی تحت عنوان هویت ملی، خود را در درون مرزهایش محصور کرده و به شیوه دوران (فئودالی) تعامل و مناسبات خود را با جهانیان تنظیم نماید. در عصر کنونی هر کشوری که از دانش فنی، مهارت و فن آوری، مواد خام، نیروی کار ارزان، ارتباطات و قدرت تبلیغاتی و قدرت رقابت بیشتری برخوردار باشد و قابلیت استفاده صحیح از اینگونه امکانات را داشته باشد، طبعاً این فرصت را میباید که نقش مهمتری را در این دهکده ایفا نماید"

این جماعت برای آن که ایران در این دهکده جهانی نقشی ایفا کند سر راست دارند از نیروی کار ارزان دفاع می کنند و آن را یک امتیاز مثل دانش فنی و تکنولوژی به حساب میاورند. اینها که نمی خواهند به شیوه فئودالی عمل کنند و داعیه مدرنیسم دارند، مدرنیسم شان این است که آخرین کلام تکنولوژی و علوم را با هرچه ارزان تر کردن نیروی کار، یعنی با برده داری ترکیب کنند. شما تصور کنید که روزی این ها به حکومت برسند. معنای عدالت اجتماعی و رفاهی که وعده دادن اش مد شده است چه از آب در خواهد آمد! کارگر تا زبان به درخواست افزایش دستمزد باز کند، دهانش را با قنداق تفنگ خورد خواهند کرد تا از " امتیاز" ارزانی

نیروی کار محافظت کنند. آن امپریالیسم و استعمار نوینی که دارند وجودش را انکار می کنند، امروزه اساساً جهانی شدن برده داری سرمایه برپایه همین نیروی کار ارزان است. اینها دارند از این برده داری دفاع می کنند و اسمش را هم گذاشته اند: دفاع از منافع حداکثری ملت!

پرسش - در زمینه های داخلی از جمله اقتصاد، دولت، دموکراسی، و مسائل اجتماعی شاه بیت های مانیفست جریان سوم چه ها هستند؟

پاسخ - در همین یک فقره امتیاز شمردن نیروی کار ارزان برای بقول خودشان " مشارکت حداکثری در جامعه جهانی " بسیار چیزهای دیگر هم که لازمه ارزان نگهداشتن نیروی کار و تأمین شرایط رقابت در بازار کار جهانی است، مستتر است: سرکوب حق تشکل مستقل؛ سرکوب حق اعتصاب؛ زدن خدمات اجتماعی؛ معافیت سرمایه دارها از پرداخت سهم کارفرمایی و غیره. البته همین را در قالب دفاع از آنچه که " دولت حد اقلی " نامیده اند، بیان کرده اند.

این دیگر تعبیر و نتیجه گیری من نیست، عین نوشته خودشان است که: "جنش جریان سوم بلحاظ فلسفی حقوق شهروندی و تشکلی جامعه و جایگاه دولت و حکومت، نگرشی نزدیک به ((لیبرال دموکراسی)) را دنبال میکند".

نزدیک که چه عرض کنم؛ این ها خط نئو لیبرالیسم؛ خط مارگرت تاچر را دنبال می کنند.

در رابطه با دموکراسی هم گفتنی زیاد است ولی از همه درخشان تر، این جمله است که جنش نیروی سوم " تحقق دموکراسی را در تضمین حق مالکیت خصوصی بر میشمارد!" استدلال هم کرده اند که چرا:

" زیرا بر این اعتقاد است که هر فرد مالک چیزست که بوجود آورده، یا در تولید و بوجود آوردن آن نقش داشته باشد. دسترنج هر کس حاصل وجود او محسوب میشود. با این استدلال محترم شمردن حق مالکیت یکی از ارزشهای دموکراسی بحساب میآید. جامعه ای آزاد و مدرن تعریف میشود که شهروندان آن در معنای واقعی کلمه آزاد باشند تا بتوانند از تمامی حقوق خود منجمله حق مالکیت در بستر اقتصادی آزاد بهره مند بوده و از آن بهره برداری نمایند. این حقوق تحت شرایط سالم و قانونمند سلب شدنی نخواهد بود".

از مالکیت خصوصی طوری حرف می زنند که گوئی کسی قصد لغو حق مالکیت بر مسواک و دوچرخه و آپارتمان اشخاص را دارد! گوئی کسی میخواهد حق مالکیت بر حاصل زحمت و دسترنج یک راننده تاکسی یا یک کارگر یا یک لبو فروش را لغو کند!

تا جایی که به ما کمونیست ها مربوط میشود، مخالفت با مالکیت خصوصی، به مالکیت خصوصی بر ابزار تولید برمیگردد که به سرمایه دار امکان میدهد که حاصل دسترنج دیگران را تصاحب کند تا به سرمایه اش بیافزاید. مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است که به اقلیتی امکان میدهد دیگران را بر سر دو راهی انتخاب میان مرگ از گرسنگی یا استعمار شدن قرار بدهد و حاصل دسترنج شان را تصاحب کند.

اما مسئله روز نئولیبرال های بیرون از قدرت، در لحظه حاضرترس از لغو مالکیت خصوصی نیست؛ آنان خواستار خصوصی شدن هر آنچه هم که هنوز در مالکیت دولتی باقی مانده هستند. نویسندگان مانیفست نیروی سوم در توضیح " دولت حد اقلی " نوشته اند که "هیچ گونه انحصاری بجز امورات نظامی و سیاست خارجی برای دولت متصور نخواهد بود". یعنی مثلاً نفت و پست و آموزش عمومی و بیمارستان های دولتی و بیمه های درمانی و بازنشستگی و گمرکات و بانک مرکزی و پلیس و دستگاه اطلاعات و امنیت هم به بخش خصوصی واگذار بشوند.

البته خوششان هم متوجه شده اند که این الگوی نئولیبرالی که استبداد مطلق بازار را بر مردم حاکم می کند و هست و نیست شان را از چنگشان بیرون میکشد، با وعده عدالت اجتماعی شان نمیخواند. برای حل این تناقض، گفته اند که با وجود بیداد فقر در کشور، اول الگوی دولت رفاه را مد نظر می گیریم و به " نوعی سوسیال دموکراسی " نزدیک میشویم؛ بعد "با مشارکت بخش خصوصی و جذب سرمایه گزارهای داخلی و خارجی، - یعنی با همان بورش همه جانبه نئولیبرالی- " مبارزه با شکاف طبقاتی و تبعیض ها آغاز و از نقش دولت مدرن تدریجاً کاسته و تحقق دولت حد اقلی حاصل خواهد گردید". مثل این است که بگویند اول مریض

را مداوا می کنیم؛ بعد میدهیم اش دست عزرائیل! این هم از اقتصاد.

در زمینه ملی هم، نویسندگان مانیفست نیروی سوم، ضمن مخالفت با حق تعیین سرنوشت به آن شکل رندانه که صحبتش را کرد، شمشیر هنوز بدست نیامده شان را به تهدید ملیت های ساکن ایران از رو بسته و نوشته اند که جنبش جریان سوم: "تاکید دارد حقوق قومیتها باید بگونه ای باشد که به تمامیت ارضی کشور کوچکترین خدشه ای وارد نیاید. جنبش جریان سوم، هرگونه حرکت و شعار تجزیه طلبی را، با هر عنوان خیانت تلقی نموده و نسبت به مرزهای این سرزمین مقدس و حفظ حدود و ثغور آن قویا متعهد بوده و هر گونه گفتار، کردار، و اعمال تجزیه طلبانه را با قاطعیت محکوم مینماید."

گفتگو با شهاب برهان ...

خوب دقت کنید: "هرگونه حرکت و شعار تجزیه طلبی را، با هر عنوان خیانت تلقی نموده ..."

با هر عنوان یعنی چه؟ یعنی همان سیاست رژیم شاهنشاهی و رژیم اسلامی که هر گونه حرکت حق طلبانه و هر شعار مربوط به حقوق ملی را که هیچ ربطی هم به تجزیه طلبی نداشته، به میل و تفسیر خودشان تجزیه طلبی و خیانت به سرزمین مقدس قلمداد کرده و خون ها جاری ساخته اند تا حقوق آن ها رو پایمال کنند.

پرسش - نویسندگان مانیفست جریان سوم خیلی بر مدرنیته و پست مدرنیته تاکید دارند و علاقه خاصی هم دارند که خودشان را جزئی از جنبش جهانی مدرنیته بدانند. با این توضیحاتی که در مورد مواضع این ها در قبال مسائل داخلی، خارجی، دموکراسی دادید رویکرد این ها به مدرنیته را چگونه توضیح می دهید؟

پاسخ - مدرنیته این ها در حدیست که تازه دارند به 2546 سال تاریخ شاهنشاهی مباحثات می کنند؛ یعنی به گذشته های پوسیده، برای پادشاهی پارلمانی چراغ می دهند و حساب باز می کنند. مدرنیته این ها در حدی است که دموکراسی و سازماندهی دموکراسی را جمع شدن نخبگان و آترناتیو درست کردندشان از بالای سر مردم می دانند. مدرنیسم این ها در حدیست که فکر می کنند مالکیت خصوصی است که دموکراسی را تضمین می کند. این ها عقب مانده ترین ایدئولوژی است - تازه ادعا هم کرده اند ایدئولوژیک نیستند. از این ها گذشته گفته اند که ماهیت فرهنگی و فلسفی و ارزش هاشان را از مدرنیسم و پست مدرنیسم میگردند. و اگر بخواهید بدانید که منظورشان دقیقا چیست کافی است به این جمله که با زبان خودشان به روشنی گفته اند توجه کنید:

"جنبش به لحاظ ماهیت فرهنگی و محور قرار دادن ارزشهای انسانی و استقرار دموکراسی به اندیشه جهانی شدن ((گلوبالیزیشن)) نظر دارد."

یعنی رسواترین چیزی که آدم باید سپرش را زیر خاک بکند تا بتواند از آن دفاع کند. فرهنگ مدرنیسم و پست مدرنیسم برای این ها فرهنگ و ارزشهای جهانی شدن نتولیرالی معروف به گلوبالیزاسیون است و شاخص هایش همان هاست که اشاره کردم از جمله:

مذموم و خطرناک شمردن مخالفت با امپریالیسم و استعمار.

از نیروی کار ارزان و برده داری مدرن دفاع کردن.

از استبداد بازار آزاد و حذف مسئولیت ها و تعهدات اجتماعی دولت دفاع کردن.

حق تعیین سرنوشت ملل را نفی کردن.

این هاست مدرنیسم و پست مدرنیسم این ها. نه همه امضا کنندگان این بیانیه، ولی آقای زارع زاده و هم خط های ایشان خمینیست های گذشته اند. عبور از خمینیسم به مدرنیسم با خیلی از بقایای فرهنگ خمینیسم را با خودش حمل می کند. منتها عبور از خمینیسم به مدرنیسم به سبک این ها عین آن است که کسی که در ساختمان در محاصره آتش است، برای نجات از آتش، خودش را از طبقه سی ام روی آسفالت پرت کند و تکه پاره کند.

پرسش - آقای برهان تا حالا اظهار نظری رسمی در مورد این سند نشده. در واقع این گفته شما بعنوان اولین اظهار نظر در باره این

مانیفست می تواند قلمداد بشود. در صحبت های خیلی از سیاسیون می گویند این سند خیلی راست و ارتجاعی است. شما گفتید بگو دوستت کیست تا بگویم چگونه آدمی هستی. متأسفانه در پای این سند امضاهای بسیار زیادی را می شود دید؛ افرادی شناخته شده را می شود دید، از دانشجویان، روشنفکران، نویسندگان، و کارگران - هر چند تعدادشان زیاد نیست، ولی تعدادی هستند. این را به نظر شما چطور می شود توضیح داد؟

پاسخ - در مورد همه این طومارهایی که امروزه مد شده، می بینیم که خیلی از حامیان و امضا کنندگان اصلا سند را ندیده اند. به اعتبار آن که فلان شخص هم امضا کرده امضایشان را داده اند؛ خیلی ها اسامی اطرافیان را کیلوتی می گذارند. با این که من از گفتن این که بخشی از این امضا کنندگان ارتجاعی اند، هیچ ترسی ندارم ولی معتقدم که مسئولیت با تهیه کنندگان سند است و نه همه حامیان و امضا کنندگانی که ممکن است سند را نخوانده باشند. این مسئولیت را نباید به همه کسانی که امضا کرده اند تسری داد. من امضای هفت - هشت کارگر را هم در پای این سند دیدم این ستوال برای آدمی پیش می آید که آن با مواضع شدیداً ارتجاعی و ضد کارگری مثلاً در دفاع از کار ارزان، یک کارگر آگاه چطور می تواند این را امضا کند؟ دو توضیح دارد: یا نا آگاه است و معنی این نوشته را درک نمی کند؛ یا این که مرتجع است. ولی با افراد نمی شود توضیح داد. باید دید این روند و این جریان چگونه قابل توضیح است.

این ها خودشان را به این اعتبار جریان سوم نامیده اند که جناح حاکم را یک جریان می دانند؛ اصلاح طلبان را جریان دوم می دانند؛ از اولی بریده اند و از دومی ناامید شده اند؛ و خودشان را بعنوان نیروی سوم، یعنی آترناتیو بر وضع موجود تلقی می کنند. اما حقیقت این است که این ها نمی توانند نماینده نیروی سوم در جامعه ایران باشند. یکی به این دلیل که پاسخ "نه!" به هر دو جناح رژیم، یک پاسخ آترناتیو در برابر هر دوی این ها، الزاماً به آنچه که این ها می گویند محدود نمی شود که بگوئیم راه سوم این است. همه آنچه در باره مواضع اینان گفتم، نشان می دهد که این ها گذشته از تفاوت های جزئی که با دیگران دارند، در اصول سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نگرش به مسائل بنیادی جامعه، با تمامی طیف های ارتجاعی بورژوازی و با همه جناح های حکومتی - چه در حمومت و چه اصلاح طلب - شریک اند و بر یک مدار اند و هیچ جریان سومی نیستند. اما این که خیلی ها می آیند و در پای این نوع طومارها امضا می گذارند، وجود خلالتی را نشان می دهد. آن نیروی سوم حقیقی و آترناتیو در برابر رژیم در تمامیت اش با اصلاح طلبان بعنوان یک جریان؛ و ایوزیسیون بورژوازی رژیم بعنوان جریان دوم، یک آترناتیو کارگری است که وجود ندارد. از آترناتیو کارگری منظورم این نیست که فقط کارگران باشند یا فقط منافع و خواسته های کارگران را بیان کنند. آترناتیو کارگری همه جنبش های اجتماعی ایران؛ رادیکال ترین مطالبات سیاسی؛ آزادی های اساسی را در بر می گیرد. اما همین خلالتی که هست؛ غیاب چنین آترناتیوی حقیقی، خیلی هائی را که در خط این نیروهای مرتجع نیستند هم وادار می کند که از سوزش زیر پایشان در این شرایط غیر قابل تحمل، به هر خس و خاشاکی چنگ می زنند که شاید از اینجا راه نجاتی پیدا شود.

پرسش - چرا این جریان سوم با مختصاتی که شما گفتید، یک جریان کارگری، یک جریان سوسیالیستی، با ایده های سوسیالیستی کمبودش تا جایی حس می شود که جریاناتی که شما آن ها را نئو لیبرال نامیدید بتوانند سر بلند کنند و امضاهای بی شماری را برای خودشان جمع بکنند؟ چرا وضعیت به چنین جایی کشیده شده است؟

پاسخ - خانم هوشیار این یک داستان بسیار مفصلی است. پایه اصلی قضیه ضعف جنبش کارگری است. و آن هم اساساً محصول بیست و پنج سال سرکوب مستمر است که جنبش کارگری را از عناصر آگاه، عناصر پیشرو اش محروم کرده اند؛ آن ها را سرکوب کرده اند؛ فاصله ای که بین نسل های آگاه و مجرب جنبش سوسیالیستی و کارگری با نسل پرورده شده توسط این رژیم و در زیر فشار در محدودیت ها و زیر فشار انواع دستگاه های پلیسی نظیر خانه کارگر، انجمن های اسلامی، شوراهای اسلامی کار انداخته اند. این مشکل زمینه های زیادی دارد که در این بحث نمی شود همه را توضیح داد. فقط می خواهم بگویم که این مسائل فقط

از خواست و اراده برنمی خیزند؛ ولی اگر آگاه هستیم که این خلا هست و سبب چنین وضع نامطلوبی در قبال نیروهای مشتاق آزادی و برابری می شود، هم نیروهای آگاهی که در داخل و در جنبش کارگری فعال هستند؛ و هم آن هائی که در خارج هستند، باید راه هائی را جستجو کنند که بر این خلا علیه کنند و بتوانند پاسخی برای این وضعیت برزخی پیدا کنند. این وظیفه ایست که ما احساس می کنیم و باید با تمام نیرو در جهت آن تلاش کنیم.

ویدا هوشیار - بله آقای شهاب برهان؛ در هر حال من جواب کامل از شما نگرفتم ولی می گذاریم برای بعد..

شهاب برهان - حق باشماست . امیدوارم در فرصت دیگری بیشتر روی این موضوع گفتگو کنیم.

= دیدگاه =

مصاحبه مرتضی افشاری با یدالله خسروشاهی پیرامون مسائل جنبش کارگری ایران *

معرفی :

یدالله خسروشاهی در سال 1321 در شهر آبادان متولد شد. در سن 14 سالگی به استخدام شرکت نفت درآمد و طی گذراندن یک دوره دو ساله کارآموزی در آبادان در سال 1337 به عنوان کارگر تعمیرات وارد پالایشگاه آبادان شد.

در سال 1343 ازدواج کرد که حاصل آن شش فرزند است. در سال 1347 به خاطر راه اندازی پالایشگاه تهران به همراه تعداد دیگری از کارگران فنی به این پالایشگاه منتقل شد.

در سال 1349 از طرف کارگران به عنوان نماینده کارگران پالایشگاه تهران انتخاب شد. در سال 1351 با تلاش کارگران، سندیکای کارگران پالایشگاه تهران سازماندهی شد که وی دبیر این سندیکا شد.

در سال 1353 پس از یک اعتصاب موفق یک هفته ای که بخشی از خواسته های کوتاه مدت کارگران متحقق شد، وی توسط ساواک دستگیر و پس از محاکمه به جرم "ایجاد اغتشاش در صنعت نفت" و "چاپ کتاب های ضاله" به 10 سال زندان محکوم شد.

در سال 1357 همراه با سایر زندانیان سیاسی به همت مردم آزاد شد. یدالله خسروشاهی به همراه بخشی از فعالین کارگری نفت، ابتدا کمیته مخفی اعتصابات را سازماندهی کرد که این کمیته در تداوم فعالیت خود به سندیکای مشترک کارکنان صنایع نفت و گاز و پتروشیمی مبدل شد. پس از آن شوراهای کارگری در محیط نفت و گاز و پتروشیمی شکل گرفت که با پیوستن این شوراهای به یکدیگر، شورای سراسری کارکنان صنایع نفت سازماندهی شد که وی یکی از نمایندگان منتخب کارگران در این ارگان بود.

در سال 1361 به دستور احمد توکلی وزیر کار و غرضی وزیر نفت، شوراهای نفت منحل اعلام شد و وی به همراه تمامی فعالین شوراها دستگیر و به زندان افکنده شد. یدالله خسروشاهی پس از آزادی از زندان در سال 1365 ناگزیر راهی خارج کشور شد.

برشش : طی سال جاری مسایل جنبش کارگری ایران در صدر اخبار رسانه های گروهی خارجی و داخلی فرار گرفته است. به نظر شما چه تحولاتی باعث به وجود آمدن چنین زمینه هایی شده است؟

برای پاسخگویی به این سوال لازم است در زمینه های مختلف نگاهی گذرا به حرکت کارگران ایران طی چند سال گذشته داشته باشیم. تا بتوانیم به بررسی موقعیت کنونی جنبش کارگری در ایران بپردازیم. از جمله زمینه هایی که

لازم است بدان پرداخته شود میتوان از تلاش فعالین جنبش کارگری در زمینه های مبارزاتی، تشکل یابی، فرهنگی، بین المللی و غیره اشاره داشت.

فعالیت های مبارزاتی کارگران

طی بیش از دو دهه گذشته با همه محدودیت ها و سرکوب های سیستماتیک که در مواردی به کشتار کارگران نیز منجر شده، با تمامی فشارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که بر جنبش کارگری مستولی گردیده، شاهد رشد مبارزات کارگران طی این دوره بوده ایم. اعتراضات و اعتصابات کارگری پس از انحلال تشکلات مستقل برآمده از انقلاب با طومار نویسی جهت نفي قانون کار توکلی شروع و با تحسن و اعتصاب در کارخانه جات و صنایع مختلف به پیش برده شد. پس از یک دوره سکون که به خاطر جنگ بر محیط های کارگری حاکم شده بود، کارگران برای رساندن صدای اعتراضات خود به سایر اقشار، حرکت خود را از درون کارخانه جات و صنایع به جامعه و خیابانها کشاندند. با برگزاری تجمعات و اعتراضات در جلوی اماکن دولتی، از جمله مجلس، بستن جاده ها و در مواردی اشغال کارخانه ها، ضمن درگیری با قوای نظامی قادر شدند دیوار سانسور مطلق حاکم بر رسانه های گروهی جهت درج اخبار کارگری را پشت سر بگذارند و گامی به جلو بردارند.

انعکاس اخبار و مبارزات کارگران در رسانه های گروهی باعث تقویت روحیه سایر کارگران شد و این شروع اوج گیری ابراز وجود کارگران در جامعه گردید. به طوری که هم اکنون شاهد اعتراضات همه روزه کارگران در جامعه هستیم. برای نمونه میتوان به برگزاری روزهایی کارگر طی 26 سال گذشته اشاره داشت. پس از راهپیمایی پرشکوه کارگران در اول ماه مه سال 58 و سپس 59 و به دنبال آن غیر قانونی خواندن تمامی تشکلات کارگری از طرف رژیم، مبارزه کارگران جهت مقابله با ارائه طرح قانون کار ارتجاعی احمد توکلی وزیر کار شروع شد، این مبارزه به جایی رسید که رژیم را مجبور کرد اولاً دست از شعار "همه کارگرد و خدا هم کارگراست" بردارد و بپذیرد که در جامعه دو طبقه وجود دارد. طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار، آنها ناچار شدند که برای ایجاد موازنه بین این دو طبقه قوانینی را به تصویب برسانند. از طرف دیگر رژیم ناچار شد بپذیرد که طبقه کارگر یک طبقه جهانی است و روز اول ماه مه را به عنوان روز کارگر به رسمیت بشناسد و از شعار "همه روز، روز کارگر است" دست بردارد. پس از این دوران به خاطر جنگ مراسم روز کارگر در اختفا و در میان محافل کارگری برگزار میشود. تا اینکه در سه سال گذشته جمعی از فعالین کارگری در اول ماه مه با فراخوان هایی این روز بزرگ را در سالن های سرپوشیده و به شکل علنی برگزار کردند. در سال 83 حرکت کارگران جهت راهپیمایی مستقل در سفز شروع خوبی برای بیرون آمدن از سالن های سرپسته بود که امسال شاهد شکوفایی و گسترش واقعی حرکت کارگران در 11 اردیبهشت (اول ماه مه) بودیم.

فعالیت های فرهنگی

پس از پشت سر گذاشتن سه سال یعنی تا سال 60، که نشریات و کتب کارگری به وفور در اختیار کارگران قرار داشت و نشریات متعدد کارگری توسط سازمان ها و احزاب سیاسی در جامعه نشر می یافت، ما شاهد یک دوره از افول نشریات و ادبیات کارگری در جامعه بودیم. به قول بعضی از فعالین کارگری در داخل کشور در این دوران خفقان

سیاسی حتی نام بردن از کارگر جرم به حساب می آمد و با سرکوب و دستگیری فعالین روبرو میشد. فعالین جنبش کارگری با پشت سر گذاشتن این دوره، شروع به انتشار نشریات علنی کارگری در داخل کشور نمودند. این حرکت از انتشار گاهنامه "نگاه زنان" شروع شد که از دریاچه مشکلات زنان کارگر که بدترین شرایط انسانی را در محیط کار دارا بودند، به مسایل روز کارگران پرداخته میشد. آنگاه نشریه "جنس دوم" و پس از آن نشریه "کار مزد" در داخل کشور انتشار یافت که مختص درج مطالب و نظرگاههای متفاوت در میان فعالین کارگری بود. انتشار ماهنامه "اندیشه جامعه" و درج خاطرات و مطالب کارگری در آن و بخصوص دخالت فعالین جنبش کارگری در مسایل تشکیلاتی و نظری مطرح در جامعه، گامی اساسی به جلو

در این زمینه بود که در موقعیت فعلی و
تداوم این حرکت میتوان به انتشار نشریه

"آوای کار" اشاره داشت که مختص درج مسایل و ادبیات کارگری است. طی این مدت انتشار "سالنامه کارگری" از دیگر ابتکارات فعالین فرهنگی جنبش کارگری در داخل ایران بود که در نوع خود بی نظیر بوده است. نتیجه تمامی این فعالیت ها باعث شد که اکنون شاهد انتشار چند نشریه کارگری در داخل کشور باشیم که میتوان به انتشار نشریه "آوای کار" و "کارگر پیشرو"، سایت شورا و ماهنامه "نقد نو" اشاره داشت که بخشی از صفحات خود را به بازگویی مسایل و مشکلات کارگران اختصاص داده است.

سازمان یابی کارگران

شاهد بودیم که پس از سرکوب و غیرقانونی اعلام کردن شوراها و سندیکاها برآمده از انقلاب توسط احمد توکلی و بنی صدر، تشکلات مافیایی خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار بر جامعه حاکم شد. با ایجاد دادگاههای بدوی و تجدید نظر در کارخانه جات و صنایع، توسط افراد انجمن های اسلامی، فعالین مستقل کارگری شناسایی، بخشی اخراج، جمعی زندان، گروهی اعدام و تعدادی از این فعالین به خاطر حفظ جان ناچار به ترک کشور شدند. مسئله جنگ به قول خمینی "موهبت الهی" برای رژیم بود و به مصیبت واقعی برای کارگران مبدل شد. یک جو خفقان و سرکوب در جامعه حاکم و هر گونه ابراز وجود اجتماعی کارگران به بهانه جنگ سرکوب گردید. کارگران از محیط اصلی خود که کارخانه و تولید بود کنده شده و یک بی هویتی مطلق بر جامعه کارگری حاکم گردید. کارگران به ابزاری در دست امیال جنگ طلبانه مسئولین رژیم مبدل شدند. در پایان جنگ، کارگران به صورت یک طبقه فروپاشیده و بی تشکل و بدون داشتن هرگونه چشم انداز امیدوار کننده ای پا به درون جامعه گذاشتند و شروع به بازسازی هویت از دست رفته خود نمودند. پایان جنگ و برگشت کارگران به محیط های کاری باعث شد که با ابراز خواسته های سرکوب شده خود طی این چند سال، به آرامی در جایگاه از دست رفته خود قرار گیرند و به طرح مسایل و مشکلات خود پردازند.

در سال 1375 پس از یک دوره سکون، کارگران نفت مستقیماً نمایندگانی انتخاب کردند. در کل صنایع نفت استان تهران 20 نفر به عنوان نمایندگان کارگران انتخاب شدند که 5 نفر آنان نمایندگان کارگران پالایشگاه تهران بودند. اما حراست نفت با تئانی خانه کارگر و وزارت کار ضمن مردود شمردن این انتخابات آنها را زیر فشار قرار دادند تا استعفا دهند. در 28 بهمن 1375 متعاقباً کارگران نفت در بخشها و شهرهای مختلف نمایندگانی را انتخاب کردند و

جهت بازگویی خواسته هایشان همراه با بخشی از کارگران نفت در تهران در مقابل اداره مرکزی وزارت نفت تجمع کردند. این تلاش نیز با سرکوب و دستگیری بیش از 100 نفر از فعالین کارگری روبرو گردید و دولت عملاً با زندانی کردن فعالین و سپس اخراج آنها از کار این حرکت را نیز با شکست مواجه نمود. این حرکت جنبشی بود از پایین، یعنی در وهله اول خود کارگران با اراده مستقیم خودشان و از پایین در صدد ایجاد یک تشکل با دوام و پایدار بودند.

در ادامه، طی این سالها ما شاهد ابراز وجود کارگران در کارخانه جات و صنایع مختلف جهت سازماندهی تشکلات مورد نظر خود بوده ایم که تماماً با دخالت مسئولین وزارت کار، خانه کارگر و شورای اسلامی کار این تلاشها به شکست کشتانده شد و از هرگونه حرکتی در این زمینه ممانعت به عمل آورده شد. تلاش کارگران کارخانه جات ایران خودرو، کارگران فلزکار مکانیک، کارگران الکتریک البرز و این اواخر کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه جهت سازماندهی مستقل خود با برخورد شدید مسئولین دولتی روبرو گردید. که نمونه اخیر آن هجوم وحشیانه 300 نفر از فعالین شوراهای اسلامی کار به سرکردگی حسن صادقی، رئیس هیئت مدیره کانون عالی هماهنگی شوراهای اسلامی کار کشور و احمد پنجکی رئیس هیئت مدیره کانون هماهنگی شوراهای اسلامی استان تهران و نماینده خانه کارگر در سازمان بین المللی کار، در روز 19 اردیبهشت میباشد که باعث شکستن شیشه های دفتر سندیکا یانواپان، خرد کردن وسایل درون ساختمان و مجروح ساختن تعدادی از فعالین کارگری سندیکا ی شرکت واحد شد که در این حمله منصور اسانلو از فعالین کمیته پیگیری مجروح و با زبان و گردن بریده راهی بیمارستان شد. رژیم میکوشد تلاش کارگران را برای تشکل یابی به شکست بکشاند. از این رو برخی از فعالین کارگری با اعلام تشکلی به نام "هیئت موسس سندیکا و انجمن های صنفی" طی بیانیه ای تلاشی را جهت سازمان یابی کارگران صنف در دستور کار خویش قرار دادند که در همه زمینه ها با مخالفت شدید مسئولین وزارت کار و اولتیماتوم های خانه کارگر روبرو گردیدند.

از طرف دیگر جهت پذیرش ایران به عنوان عضوی از سازمان تجارت جهانی و بر مبنای توصیه های سازمان جهانی کار، پیشنهادهای جهت ایجاد تغییراتی در قانون کار به دولت ارائه داده شد. بر این اساس تصمیم گرفته شد بخشهایی از قانون کار که به نظر آنها مانع سرمایه گذاری سرمایه گذاران داخلی و خارجی است، از قانون کار حذف گردد. همچنین جهت وفق دادن قانون کار با مقاله نامه های 87 و 98 سازمان جهانی کار، تغییراتی در فصل ششم قانون کار در رابطه با سازمان یابی کارگران به وجود آید که در این زمینه طی سه سال گذشته شاهد درگیری جناح های مختلف رژیم جهت اعمال اتوریتته کامل خود بر جنبش کارگری بوده ایم.

لذا از یک طرف مبارزات طولانی فعالین کارگری طی این مدت جهت سازماندهی خود و از طرف دیگر، اشتیاق دولت برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی و درگیری جناحها در این مورد، باعث فضایی شد که نتیجه نهایی آن بیانیه های بخشی از فعالین کارگری تحت نام "کمیته پیگیری" و "کمیته هماهنگی" با امضای هزاران کارگر جهت ایجاد تشکلات مستقل کارگری در مقابل دولت، سرمایه داران و نهادهای غیرکارگری بوده است.

تفاوت‌های برگزاری اول ماه مه امسال با سال‌های گذشته را در چه می بینید که آن را گامی به جلو قلمداد میکنید؟

همانگونه که اشاره کردم، بجز مقطع سالهای 58 و 59 و همچنین بجز در چند مورد برگزاری اول ماه مه در بعضی از شهرهای کردستان، این روز در شهرهای مختلف ایران در ابتدا به شکل مخفیانه و پس از آن طی چهار سال گذشته در سالن‌های سرپوشیده برگزار شده است. سال گذشته پس از تماس محمود صالحی با مسئول کنفدراسیون بین المللی اتحادیه‌های کارگری آزاد و حساسیت بیش از حد رژیم بر روی این تماس، کارگران در شهرسفر تصمیم گرفته بودند که اول ماه مه را به شکل مستقل و به صورت راهپیمایی در شهر برگزار کنند. این موضوع بهانه‌ای شد جهت دستگیری آقای صالحی و تعدادی از فعالین شهر سقز حتی پیش از راهپیمایی اول ماه مه، که تشکیل دادگاه‌های فرمایشی برای به محاکمه کشاندن این فعالین مبارز کارگری شهرستان سقز را به دنبال داشت. انعکاس خبر این دستگیری‌ها به مجامع بین المللی کارگری و کمیته‌های متعددی که در این زمینه در خارج از کشور برای آزادی دستگیرشدگان به وجود آمد و بخصوص حمایت یک پارچه مردم شهر سقز از این فعالین کارگری و در نهایت حمایت کنفدراسیون بین المللی اتحادیه‌های کارگری آزاد از آنان و نوشتن نامه‌های اعتراضی متعدد به مسئولین جمهوری اسلامی و درخواست آزادی و لغو محاکمات این فعالین کارگری، باعث گردید که امسال در روز اول ماه مه مراسم متعددی در ایران جهت بزرگداشت این روز برگزار شود. در شهر سنندج کارگران با افتخار تمام در خیابانها با شعار "کارگران جهان متحد شوید" دست به راهپیمایی زدند. در تهران در سینما فردوسی کمیته پیگیری طی مراسم باشکوهی شروع و پایان برنامه خود را با سرود انترناسیونال به پیش برد و فعالین کارگری به سخنرانی پرداخته و در نهایت قطع نامه‌ای در مورد خواسته‌های کارگران ایران به تصویب رساندند. در دانشگاه تهران دانشجویان این روز را طی مراسمی گرامی داشتند. در این دانشگاه دو تن از فعالین کارگری و سردبیر نشریه خاک و یک روزنامه نگار سخنرانی کردند. در روز 9 اردیبهشت کارگران ایران خودرو طی اطلاعیه‌ای اعلام کردند که روز 11 اردیبهشت به سر کار حاضر نخواهند شد و این روز را جشن خواهند گرفت. روز بعد مدیریت ناچار شد طی یک اطلاعیه اول ماه مه را تعطیل اعلام کند.

در پیکان شهر کرج کمیته کارگران بیکار تهران و حومه طی مراسمی ضمن بزرگداشت روز کارگر نمایشنامه "عباس آقا کارگر ایران ناسیونال" را روی صحنه آوردند که مورد استقبال وسیع حاضرین قرار گرفت. این نمایشنامه توسط سعید سلطانیور شاعر انقلابی نوشته و کارگردانی شده و در سال 57 توسط او به نمایش گذاشته شده بود.

در دانشگاه سهند تبریز، دانشجویان این دانشگاه ضمن بزرگداشت روز کارگر با انتشار بیانیه‌ای تحت عنوان "زنده باد آزادی برای برپایی تشکلات مستقل کارگری و ایستادگی در برابر غارتگران حاکم" به استقبال این روز رفتند.

دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد ضمن برگزاری اول ماه مه، اعلام داشتند "اول ماه مه روز جهانی کارگر، روز اعلام کیفرخواست طبقه کارگر در سراسر جهان علیه این دنیا وارونه است".

یکی از مسایل بنیادی‌ای که میتوان در این زمینه اشاره داشت، پذیرش شعار ایجاد تشکلات مستقل کارگری از طرف اکثریت فعالین کارگری در داخل و خارج از کشور است. در سال 1998 زمانی که طرح شعار "زنده باد تشکلات مستقل کارگری" از طرف جمعی از کارگران تبعیدی مطرح گردید، مورد بی مهری و بی توجهی بخشی از فعالین جنبش کارگری در خارج از کشور قرار گرفت و بخشی طرح چنین شعاری را "عقب مانده" یا "جهان سومی"، راست و رفورمیست دانسته و به نفعی این شعار پرداختند. طی چند سال گذشته با دخالت فعالین کارگری در این زمینه و نوشتن مطالب و مقالات متعددی در نشریات داخل و خارج از کشور و برگزاری سمینارها و کنگره‌های متفاوت، باعث شد که این شعار مورد پذیرش اکثریت فعالین جنبش کارگری قرار گیرد و به شعار روز این جنبش مبدل گردد.

حمایت‌های بین المللی

از سال 1989 تلاش بخشی از کارگران تبعیدی جهت بازگویی مسایل و مشکلات کارگران در ایران و رساندن صدای اعتراضات و خواسته‌های آنان به جنبش کارگران در خارج از کشور، و جهت کسب حمایت‌های بین المللی از مبارزات و خواسته‌های کارگران در ایران و شناساندن جنبش کارگری ایران به سایر کارگران جهان، در مقطع فعلی به مرحله‌ای رسیده که اکثریت احزاب و نهادهای کارگری بین المللی ضمن آشنایی با جنبش کارگری ایران به حمایت فاعط از خواسته‌ها و مبارزات کارگران ایران برخاسته و این حمایت‌ها به مرحله‌ای رسیده است که هرگونه احجاف و نارسایی در جنبش کارگری ایران با عکس العمل شدید مراجع بین المللی کارگری روبرو میگردد.

کنفدراسیون بین المللی اتحادیه‌های آزاد کارگری که بیش از 150 میلیون کارگر را در سطح جهان نمایندگی میکند به یکی از حامیان واقعی کارگران ایران مبدل شده و در زمینه‌های متعددی حمایت خود را از خواسته‌ها و مبارزات و علیه نارسایی‌های کارگران در ایران اعلام داشته و به انزاری برای فشار بر جمهوری اسلامی در زمینه مسایل کارگری مبدل شده است. در این مورد میتوان به فعالیت پیگیر و خستگی ناپذیر فعالین جنبش کارگری در کانادا اشاره داشت که زیر چتر "کمپین بین المللی در حمایت از کارگران در ایران" با فعالیت شبانه روزی و مستمر خود قادر شده اند بخش وسیعی از جنبش جهانی کارگری را به صف حامیان کارگران ایران مبدل کنند.

لازم است یادآور شوم که بازگویی مسایل طرح شده بدین خاطر است که متوجه شویم دستیابی و رسیدن جنبش کارگری ایران به موقعیت کنونی، با همه فراز و نشیب‌هایی که پشت سر گذاشته، خلق الساعه نبوده و در مرحله اول این نتیجه مبارزه و پیگیری خواسته‌های کارگری از طرف فعالین کارگری داخل کشور و در کنار آن فعالیت فردفرد فعالین جنبش کارگری در خارج از کشور جهت کسب حمایت بین المللی از مبارزات روزمره کارگران در ایران بوده است. که نتیجه تمامی این جانفشانی‌ها و از خودگذشتگی‌های فعالین جنبش کارگری موقعیت این جنبش را به مرحله‌ای رسانده که در زمینه‌های مبارزاتی، تشکیلاتی، فرهنگی و حمایت‌های بین المللی گامهای اساسی به جلو برداشته شده و ارتقاء یافته است.

در سالن باختر تهران گروهی از فعالین کارگری با حضور بیش از 200 نفر این روز را جشن گرفته و ضمن سخنرانی های متعددی توسط فعالین کارگری قطع نامه ای در مورد خواسته های کارگران صادر کردند. این اقدامات متعدد و پرشکوه کارگران و فعالین جنبش کارگری خود نمودی است از وسعت و گسترش اهمیت برگزاری مراسم و جشن اول ماه مه در صفوف کارگران.

در گفتار خود اشاره به ایجاد دو کمیته جهت ایجاد تشکلات مستقل کارگری نمودید. لطفا در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

تعدادی از فعالین کارگری پس از برگزاری جلسات متعددی در سال گذشته به این ضرورت رسیدند که طی بیانیه ای خواست سازمان یابی مستقل کارگران ایران را به شکل علنی بیان کنند. آنها جهت پیشبرد این امر به جمع آوری امضاء از بخشهای مختلف کارگری پرداختند و در نهایت بیانیه خود را با نزدیک به سه هزار امضاء در سطح جامعه منتشر کردند. این جمع که ← زیر نام "کمیته پیگیری جهت تشکلات آزاد کارگری در ایران" فعالیت خود را شروع نمودند. در بیانیه خود ضمن اشاره به نارسایی های متعدد موجود در بخشهای کارگری و ضمن انتقاد از عملکرد سازمان جهانی کار، از وزارت کار خواسته اند که موانع موجود در پیش روی کارگران جهت تشکل یابی آنها را از میان بردارند تا کارگران قادر شوند تشکل مورد نظر خود را به وجود آورند. همچنین پس از چند ماه تعداد دیگری از فعالین کارگری طی بیانیه ای با امضاء بیش از سه هزار نفر تحت نام "کمیته هماهنگی جهت ایجاد تشکل کارگری" خواست تشکل مستقل کارگری را در جامعه مطرح کردند.

چرا فعالین کارگری تحت نام دو کمیته فعالیت خود را شروع کردند؟

بخشی از فعالین کارگری به حرکت کمیته پیگیری انتقاد داشتند. انتقاد آنها بر این پایه استوار بوده که چرا مسئولین کمیته پیگیری بیانیه خود را خطاب به وزارت کار نوشته اند و این ممکن است باعث ایجاد توهم به این ارگان سرمایه در میان کارگران شود. طرح چنین موضوعی باعث شد که دوستان فعال کارگری در کردستان پس از چندی اقدام به دادن بیانیه کمیته هماهنگی بنمایند. این دوستان در بیانیه خود امر سازمان یابی کارگران را صرفا کار و عمل خود کارگران دانسته اند. این امر بارها از طرف فعالین کمیته پیگیری نیز مورد تأیید قرار گرفته و شعار اول ماه مه آنها و همچنین قطعنامه شان در این روز نیز ایجاد تشکل را تنها به عهده خود کارگران گذاشته و قید نموده اند برای ایجاد تشکل احتیاج به اجازه از هیچ ارگانی نیست. فعالین جنبش کارگری در کردستان طی مصاحبه های خود به صراحت اعلام کرده اند که هیچ مشکلی جهت همکاری و همگامی با فعالین کمیته پیگیری ندارند. لذا امید این است که هرچه زودتر فعالین دو کمیته طی نشستهای یک برنامه عمل مشترکی را در دستور کار خویش قرار دهند و کسانی را که باعث تفرقه و دو دستی در صفوف کارگران میشوند از خود دور کنند. اعلام فعالین کمیته پیگیری جهت رفع موانع بدین معنا است که موانع قانونی موجود در فصل ششم و ماده 131 قانون کار که در آن قید شده کارگران فقط میتوانند شورای اسلامی کار، نماینده کارگر و با انجمن صنفی ایجاد کنند، از این قانون حذف شود تا کارگران آزادانه بتوانند تشکل مورد نیاز خود را سازمان دهند.

همانطور که مطلعید روز سه شنبه 19 اردیبهشت 84 ساعت 2 بعد از ظهر تعدادی از افراد خانه کارگر و شورای اسلامی کار به سرکردگی حسن صادقی رئیس هیئت مدیره شوراهای اسلامی کار کشور به جلسه نمایندگان منتخب کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه حمله کرده و ضمن تخریب دفتر سندیکا نانویان تهران که جلسه این نمایندگان در آن برگزار شده بود، چندین نماینده را مجروح کرده و در صدد بریدن زبان و گردن منصور اسانلو یکی از نمایندگان کارگران شرکت واحد و عضو کمیته پیگیری برآمدند. در این مورد فعالین جنبش کارگری در خارج از کشور چه کرده اند؟

فعالین کارگری کانادا متشکل در "کمیته بین المللی در حمایت از کارگران در ایران" از لحظه ای که خبر را دریافت کردند ضمن تماس با تمامی ارگان های کارگری بین المللی، آنها را در جریان هجوم اوباشان رژیم به کارگران قرار دادند که کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های آزاد کارگری ضمن ارسال نامه ای به خاتمی این عمل شنیع را محکوم کرده و از ایشان خواسته اند که جلوی چنین حرکتی را بگیرند.

به نظر شما گام بعدی کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی چه میتواند باشد؟

به نظر من فعالین این دو کمیته هرچه سریع تر بایستی تلاش کنند که در محیط های مختلف کارگری، کارگران تشکل های مورد نیاز خود را به وجود آورند و نمایندگان خود را به کمیته ها معرفی کرده و این نمایندگان در این دو کمیته فعالیت خود را شروع نمایند.

با انتخاب مستقیم نمایندگان در محیط های مختلف کارگری و جایگزینی این افراد منتخب در هر دو کمیته، میتوان گفت این دو کمیته حمایت بخش وسیعی از کارگران را در پشت حرکت خود خواهند داشت و در مقطع لازم میتوانند با فراخوانی، کارگران را به حمایت از خواسته هایشان به خیابانها بکشانند. واقعیت این است که فعالین این دو کمیته منتخب مستقیم و با رای کارگران در این دو کمیته جای نگرفته اند. لذا قبل از هر گونه سرکوب که با حمله به نمایندگان کارگران شرکت واحد آغاز شده است، لازم است فعالین این دو کمیته اتحاد یک پارچه کارگران را پشت سر خویش داشته باشند. و این تنها در گرو ایجاد تشکلات مستقل کارگری در محیط های کاری مختلف و انتخاب نماینده و معرفی آن نمایندگان برای فعالیت در این کمیته ها است. در غیر این صورت اگر فعالین دو کمیته بخواهند به جای کارگران و از طرف آنها این حرکت را پیش ببرند و خود را نمایندگان کل کارگران به حساب آورند و مشوق ایجاد تشکلات کارگری در محیط های مختلف کارگری نشوند و نمایندگان منتخب کارگران در محیط های کاری را در کمیته های موجود جایگزین نکنند، به طور قطع اوباشان و چماقداران رژیم که در شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر جمع شده اند، این حرکت را به شکست خواهند کشاند. که ادامه آن باعث دلسرد شدن کارگران جهت سازماندهی خود خواهد گردید. یکی از مسایل اساسی و بنیادی حرکت کمیته ها شرکت فعال زنان کارگر در این پروسه است. فعالین زن جنبش کارگری با فعالیت های مستمر خود طی این چند سال، چه در زمینه مبارزاتی و چه در زمینه فرهنگی، در موقعیت کنونی یکی از پایه های اصلی این حرکت هستند که در جای خود قابل تقدیر و ستایش بی حد و حصر است.

آقای خسرو شاهی از شما به خاطر این گفتگو تشکر می‌کنیم.

* برگرفته از نشریه شهروند (چاپ کانادا)



اطلاعیه مشترک

یورش عوامل خانه کارگروچماق‌داران شورای اسلامی کار به سرکردگی حسن صادقی به جلسه هیات موسس سندیکای شرکت واحد را محکوم می‌کنیم!

به کارگران جهان، مجامع کارگری و بشریت مترقی!

اول ماه مه امسال (11 اردیبهشت 1384) کارگران ایران از هر گرایش و دسته ای اعم از طرفداران جنبش سندیکایی، اتحادیه ای، شورایی و جنبش لغو کار مزدی با به صحنه آمدن مستقل خویش و درهم ریختن نمایش و بازی انتخاباتی هاشمی رفسنجانی و صحنه گردانان آن خانه کارگر، نمایش دولتی آنان را ناکام و به افتضاء کشاندند.

خانه کارگردر طول این سالها با پیشینه دهها و صد ها اعمل نظرضد کارگری آنهم به نام طبقه، زمینه ساز این تهاجم گردید.. به موجب خبردر یافتی از ایران: دوشنبه 84/2/19 حوالی ساعت 2 بعدازظهر، ایادی خاتهای کارگر به همراه اعضای شورای اسلامی کار شرکت واحد به جلسه ای آموزشی دفتر سندیکای نانوایان یورش بردند.

اعضای هیات موسس، در حین صرف نهار، متوجه حضور تعدادی از افراد نیروی انتظامی در جلوی درب دفتر سندیکا می‌شوند. پس از چند دقیقه حدود 300 نفر از عوامل خانه ای کارگر و شورای اسلامی کار، که با بیش از 12 دستگاه اتوبوس شرکت واحد تهران بزرگ با یورش به جلسه ای اعضای هیات موسس سندیکای شرکت واحد به تخریب محل و ضرب و شتم افراد حاضر در آن پرداختند. با شکستن درب سندیکا، خرد کردن شیشه‌ها و پاره کردن اسناد و کتاب‌های موجود در کتابخانه ای سندیکا به حدود 10 تن از اعضای هیات موسس سندیکای شرکت واحد حمله‌ور می‌شوند و به ضرب و شتم آن‌ها می‌پردازند. در این یورش یکی از اعضای هیات موسس به شدت مجروح می‌شود به شکلی که زبان و گردن او تعداد متعددی بخیه می‌خورد. مهاجمین فعال که تعداد آن‌ها بین 30 تا 50 نفر بوده است، تحت رهبری افراد زیر:

حسن صادقی (رییس هیات مدیره ی کانون عالی هماهنگی شوراهای اسلامی کار)، احمدی پنجکی (رییس هیات مدیره ی کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان)، اکبر عیوضی (از خاتهای کارگر)، حسن بهرامی، اسکندر نصیری، مهدوی‌خواه، علیرضا احمدی، سروندی و جلال سعید منش (از شورای اسلامی کار شرکت واحد)، امانی (مامور حراست شرکت واحد)، نادر عزیزی (راننده)، حسن فرجی (معروف به حسن‌خره) به ضرب و شتم اعضای هیات موسس پرداخته‌اند و دیگر مهاجمین با حمل پلاکاردهایی با مضمون " سندیکا، پس‌مانده ی طاغوت " و " مرگ بر منافق " به حمایت از مهاجمان می‌پرداختند.

جلال سعید منش، یکی از مهاجمین، در حالی با چاقو به قصد بریدن زبان و گردن منصور اساتلو (عضو هیات موسس سندیکای شرکت واحد) به او حمله‌ور می‌شود که حسن صادقی (دبیر کانون شوراهای اسلامی کار) دست‌های اساتلو را از پشت نگه‌داشته و او را در معرض تهاجم دیگران قرار داده بود. ابراهیم مددی (از دیگر اعضای هیات موسس) نیز با کمک فرمانده نیروهای انتظامی حاضر در محل از زیر چنگال مهاجمان جان سالم به‌در می‌برد. مهاجمان همچنین ضمن ایراد خسارت به دفتر سندیکا، موتور و وسایل دیگر اعضای سندیکا را نیز با خود بردند. این همه در حالی بود که عوامل نیروی انتظامی در محل حضور داشته‌اند و نظاره گر ماجرا بوده‌اند و با این که خود اقدام به فیلم‌برداری از حوادث می‌کرده‌اند دوربین و گزارش خبرنگاران ایسنا و چند روزنامه را ضبط می‌کنند.

ماموران انتظامی حاضر در محل بلافاصله بعد از خاتمه ی درگیری با احاطه ی دفتر سندیکا به سرعت به تعویض شیشه‌های شکسته و پاکسازی محل پرداختند و در جواب اعتراض اعضای سندیکای شرکت واحد به ضبط دوربین و گزارش خبرنگاران اظهار داشتند: که خود خبر دقیق ماجرا را انعکاس خواهیم داد.

منصور اساتلو در بیمارستان بستری می‌شود و طبق آخرین خبر پس از بخیه ی زبان و گردن جهت تعیین طول درمان وی را به پزشکی قانونی و سپس به مقر اطلاعات نیروی انتظامی برده‌اند. ما امضاء کنند ه گان زیر، ضمن محکوم کردن تهاجم افسار گسیخته سردمداران خانه کارگر، شورای اسلامی کار به رهبری حسن صادقی و عوامل چماق‌دار آنان، به فعالین کارگری، از حق تشکل پذیری کارگران در هر سطحی، پشتیبانی می‌کنیم. آزادی بی قید و شرط پرویز سالاروند از کارگران ایران خود رو که از 23 فروردین هیچ خبری از او در دست نیست و صادق امیری یکی از فعالین کارگری که با " کمیته پیگیری ایجاد تشکل مستقل کارگری "، همکاری می‌کرد و توسط سه تن از ماموران اطلاعاتی رژیم ربوده شدند را فوراً خواستاریم.

ما امضاء کنند ه گان خواهان پشتیبانی و حمایت فعال همه سازمان ها و احزاب و مجامع کارگری از این اقدام مشترک می‌باشیم.

اتحاد چپ ایرانیان و اشنگتن

اتحادیه ایرانیان سوسیالیست - آمریکای شمالی

همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - پاریس

شورای موسس رادیوی صدای کارگران

اتحاد چپ کارگری ایران

12 مه 2005



ILNA

Photo:Ahmadreza Shojaei